

۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی‌امین و یکمین سالگرد تولد دکتر محمد مصدق «زندگینامه دکتر محمد مصدق» (۸۰)



جمال صفری

انقراض سلسله قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی (۱)

« من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به توپچی ده سال مواجب می دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیلی از دفاع آن خودداری کند در حکم همان توپچی است که انجام وظیفه نکرده است.»

« دکتر محمد مصدق- صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ » (۱)

« امید من این است که این یادداشتها چشم و گوش نسل کنونی را باز کرده و دیگر اجازه ندهد که یک نفر بهر لباسی هست بنام ظل الله یا آیت الله بر آنها سوار شده و کشور را به این روز بیندازد. پنجاه سال سلطنت پهلویها نه فقط نگذارد رجال لایق و وطن پرست و شجاع تربیت بشوند بلکه همه آنها رایا از میان برد یا اخته کرد. نتیجه آن پنجاه سال ، روز سیاه و حال تباه امروز است.»

« سیف پور فاطمی - آئینه عبرت » (۲)

«در تابستان ۱۳۱۹... وقتی فرشته خواهرم ماجرای بیماری شوهرش [پسر محمدولی خان اسدی، در زندان بیرجند] را برای پدر [فروغی] بیان می‌کرد... پدرم او را به بردباری و آرامش دعوت می‌کرد... در این موقع مرحوم عموجان [ابوالحسن فروغی] که حاضر بود و با دقت به حرف‌های برادرزاده خود گوش می‌داد رنگش برافروخته گردید. با وجود احترام فوق‌العاده‌ای که برای برادرش [محمد علی فروغی] داشت با صدای لرزان و عصبانی خطاب به پدرم گفت: داداش، شما هم در به وجود آوردن این اوضاع خفقان‌آور مقصرید. زیربنای این ساختمان جهمنی را شما و چند نفر دیگر بنا کردید، حالا دختر خودتان پاداش خدمات شما را دریافت می‌کند. پدرم با مهربانی جواب داد: من مقصر نیستم، ولی گول خوردم. این مرد (رضاشاه) در ابتدای سلطنت دم از قانون می‌زد و می‌گفت کارها باید در پناه قانون باشد. نباید کسی کار غیرقانونی انجام دهد. حالا فهمیدم که آن گفته‌ها و تظاهرات برای اغفال بنده و امثال من بود...».

محسن فروغی، در گفتگو با دکتر باقر عاقلی (۳)

همانطور که در گزارش جلسه هفتم آبان ۱۳۰۴ مجلس آوردم ، در بوجود آوردن فضای رعب و وحشت برای مخالفین که منجر به قتل واعظ قزوینی شد ، فروغی (ذکاءالملک)** ، داور و تیمورتاش و... شرکت داشته اند و آنها با پایمال کردن آزادیها و حقوق ملت و زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطیت بنام « تجدّد » و « امنیت » معماراستبدادی شدند که توسط سمبل این استبداد وابسته به سلطه خارجی یعنی شخص رضاخان قربانی ونفله شدند.

به نظر عبدالحسین آذرنگ، نویسنده، پژوهشگر و مترجم کتاب «زندگی و زمانه محمدعلی فروغی»: رضا خان « این وعده را به آنها داد که «فکر و پیشنهاد از شما، عمل از من». در آن موقعیت، گزینه‌ها بی شمار که نبود. این روشنفکران چه راه‌هایی پیش روی خود می‌دیدند؟ اگر فرض را بر این بگذاریم که در باره رضاخان و دیدگاه‌هایش اشتباه کرده‌اند، اشتباه به احتمال زیاد در آن موقعیت حساس رخ داده است. آنها به جنبه‌هایی از توانایی‌های رضاخان توجه کردند که به نظرشان در آن موقعیت به سود کشور بود، اما جز شماری بسیار اندک، بقیه با این خطر آشنا نبودند که قدرت بی‌مهار بعداً چه دماری از روزگار خود آنها در وهله نخست، و از بقیه در وهله‌های بعد در می‌آورد. فروغی خوش اقبال بود که گرفتار نظمیه، شکنجه، حبس یا آمپول هوا نشد. دوستان نزدیکش مثل تیمورتاش، داور، فیروز، سردار اسعد و شماری دیگر که پایه‌های قدرت رضاخان را تحکیم کردند، زیر آن پایه‌ها له شدند. این‌ها جان خود را به سبب ناآشنایی با پیامدهای قدرت بی‌مهار از دست دادند. عده بسیار دیگری هم بودند که به قتل نرسیدند، به زندان نیفتادند، یا تبعید نشدند، اما «فریز» شدند، منجمد و بلااثر شدند. برای انسان اندیشمند صاحب رأی و نظر و توانا، این حالت به ظاهر مرگ نیست، اما رنج و درد آن کم از مرگ نیست. تا پایان حکومت رضاشاه در ۱۳۲۰، شمار بسیاری از مردم توانا در این کشور در حالت فریز شده ماندند. انفجاری که پس از شهریور ۱۳۲۰ در مطبوعات ظاهر شد، نتیجه برداشته شدن بختک از روی سینه جامعه بود.» (۴)

آنچه شایان ذکر است، علی‌اکبر داور در مقاله ای تحت عنوان « اساس بحران ما اقتصادی است» در سال ۱۳۰۵ در مجله آینده آزادیها و رطل سیاسی آزادیخواه را به مسخره گرفت و نوشت: « اگر واقعا میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید و کار نداشته باشید من شبی چند مرتبه از عشق آزادی ضعف می‌کنم. نگاه کنید برای اصلاح زندگی مادی شما چه نقشه و فکر عملی دارم. خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می‌آید.» آن روز که من این جواب را می‌دادم از مسائل اقتصادی چندان صحبت نمی‌شد، البته مردم از «بی‌پولی» ناله داشتند، ولی عقیده عمومی این بود که باید حکومت آزادیخواه را «از بین اشراف پاکدامن» جست و به سرکار آورد آن رییس‌الوزرای «قانونی» ادارات را اصلاح بکند، معارف را ترقی بدهد و مختصرکلام ایران شش هزار ساله را موافق اصول مشروطیت بچرخاند. به همین جهت بود که به آزادیخواه بودن رییس حکومت بیشتر از همه چیز اهمیت داده می‌شد. اگر می‌گفتند از این وزیر چه ساخته است رییس‌الوزرا به چه درد می‌خورد، همه خلقشان به هم می‌خورد که این چه سئوالی است، از اینها آزادیخواه‌تر و پاک‌تر کجا سراغ دارید؟» (۵)

با این طرز فکر، او و امثال فروغی ها ... با آدم مستبدی مثل رضا خان برای پیاده کردن برنامه «شبه مدرنیسم» فراماسون‌های وابسته با شیوه استبدادی و حمایت قدرتهای مسلط خارجی همکاری کردند و دکتر مصدق با این شیوه و روش سخت مخالف بود و درنهم آبان ۱۳۰۴ در مجلس در یک نطق تاریخی به آنها هشدار داد و گوش نکردند.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست
آنچه البته به جایی نرسد فریاد است

دیگر اینکه، پس از «واقعه مسجد گوهرشاد در خراسان پلیس ضمن سانسور نامه های پستی، نامه ای از محمد علی فروغی، رئیس الوزرای آن روزگار، خطاب به محمد علی اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی پدر همسر دخترش به دست آورد که در ضمن گله از روزگار و لاعلاجی و بیچارگی خود در برابر رفتار خشن حاکم زمانه این بیت شعر را نوشته بود:

در کف شیرنرخونخوارهای
غیرتسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

«**ملک الشعراء بهار چگونگی «انقراض سلسله قاجاریه» را اینگونه شرح می دهد:** احمد شاه از آمدن منصرف شد، زیرا گذشته از جوابهای صریح که از طرف بعضی مقامات شنید، و از برادر و ولیعهد خود هم در ایران مایوس گردید و وقایع غائله ی نان و دستگیری همه رجال درباری در تهران نومیدی بر نومیدی افزود، از طرف همجواران شمالی نیز یأس کلی پیدا کرد و این آخرین امیدگاهش که فطرت جبن و بددلی خود و تخویف نوکرهای نادانش مانع از استفاده های عمده از آنها شده بود، هم خراب گردید، و عمده چیزی که آب پاکی روی دست او ریخت خبر منتشر از بی سیم مسکو بود که در ایران و فرنگ در برابر تبلیغات حریف، در این روزها نشر یافته بود.

« از بیسیم مسکو

مورخه ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ مطابق ۲۹ مهر ماه ۱۳۰۴، مسکو - اخیراً مطبوعات اروپا اخباری انتشار می دهند دایر بر اینکه گویا دولت جماهیر شوروی نسبت به حکومت ملی ایران که رضا خان پهلوی در رأس آن قرار گرفته، نظریه منفی داشته و گویا دولت شوروی از شاه ایران که حالیه در اروپا توقف دارد تقویت می کند. انتشارات جراید اروپا ظاهراً این مقصود را تعقیب می کنند که دولت شوروی خود را درین مبارزه سربسته ای که در سنوات اخیره در ایران بعمل می آید، طرفدار شاه قلمداد کرده و روابط کدورت آمیزی بین دولت شوروی و حکومت ملی ایران ایجاد کرده و بدین وسیله اجرای سیاست دول امپریالیستی را در ایران تسهیل کنند. غائله سلطنت طلبان که در چندی قبل به تحریک عناصر ارتجاعی (!) تهران روی داد، همین مقصود را تعقیب می کرد. آژانس تلگرافی اتحاد جماهیر شوروی برای اینکه تمام این اخبار بی معنی را از اذهان خارج کند، اطلاع می دهد که دولت شوروی کمافی السابق اصل عدم مداخله کامل به امور داخلی ایران را رعایت کرده و با حکومت ملی ایران که رضا خان رئیس الوزرا در رأس آن قرار گرفته روابط کاملاً دوستانه دارد.

(نقل از روزنامه ایران، مورخه ۳۰ مهرماه ۱۳۰۴)

این خبرمی رساند که دولت اتحاد جماهیر شوروی از مساعدت با شاه قانونی بعلی که بر ما پوشیده است، چشم پوشیده، خیال دارد با رضا خان همکاری کند. بدیهی است که این همکاری برای دولت مزبور به صورت ظاهر بی نتیجه نیست، چه علاوه بر علائقی که در سواحل بحر خزر داشتند، صحبت از نفت خوریان هم در بین بود.» (۶)

« احمد شاه نیامد. اما باز تصور می کرد که حقوق دانان ایران راهی برای عزل او و خانواده اش پیدا نخواهند کرد! او در یک مصاحبه چنین گفته بود:

نیس ، پیش از ظهر ساعت ۱۱ - احمد شاه در پاسخ این مطلب که « اعلیحضرت اینجا نشسته اید و حال آنکه دشمنان شما در ایران مردم را تحریک می کنند و گفتگوی خلع قاجاریه از سلطنت در ایران رایج شده است ، چنین گفت:

گمان می کنم تو با اصول حقوق آشنا هستی و از سیاست هم که بی خبر نیستی، قانون اساسی ایران سلطنت را در خاندان قاجاریه تثبیت کرده، منتها اینکه ملت ایران را هم شریک در سلطنت و اداره مملکت شناخته است. آیا ممکن است شریکی شریک دیگر را بدون رضای او از شرکت خود خلع کند و از حقوقی که دارد محروم سازد؟ من مخصوصاً بعد از رسیدن این اخبار با یکی از بزرگترین علمای حقوق دنیا یعنی با رئیس « لیگ دو دروا دولوم » (جامعه حقوق بشر) گفتگو کردم و همین دیروز عصر هم باز پیش من بود و صحبت شد. چنین چیزی نمی شود و خلع سلطنت ایران از خاندان قاجار اصولاً طبق حقوق محال است. تو می گویی به زور ممکن است ، هرگاه زور در کار باشد پس آن عمل، عمل ملت شایسته استقلال نیست. زیرا ملتی که راضی به زور گفتن شود، بهمان طریق هم راضی به زور شنیدن می شود و چنین ملتی زود استقلال و آزادی را از دست می دهد و اسیر استبداد داخلی و خارجی خواهد شد. من آرزو دارم چنین عملی از ملت ایران سر نزند، زیرا ملت من است و من شاه آن ملتم. اگر ملت من جاهل و ناشایسته معرفی شود، اگر ملت من ناقابل و زورگو و زور شنو معرفی شود ، من هم که پادشاه آن ملتم، البته از سر و ته همان کرباس بلکه نمونه کامل معرفی خواهم شد. خیر نمی توانند قاجاریه را از حقوق طبیعی و قانونی آنها محروم کنند و اگر قانون اساسی را زیر پا بیندازند، من به تو قول می دهم هرگز این ملت به حقوق خود دست نخواهد یافت و از نعمت آزادی و قانون بی بهره خواهد شد و همان کسی که امروزه به ملت می گوید قانون اساسی را نقض کن و زیر پا بینداز، فردا به فرق ملت کوفته، می گوید غلام من باش و طبق میل و فرمان من رفتار کن و دیگر پناهگاهی هم برای ملت باقی نخواهد ماند. زیرا قانون اساسی پناه ملت است و سرمایه آبرو و نفوذ مجلس و مردم است. امیدوارم چنین چیزی که تو می گویی هیچگاه واقع نشود.

در موضوع ولیعهد، تو بنویس من فریب نمی خورم و هر چه به من می گویند، راست و دروغش را خوب می فهمم. اگر رضا خان به ولیعهد گفته است یا پیغام داده که او را بجای من شاه می کنند، من حرفی ندارم. اما به او دروغ می گویند و حتماً دروغ می گویند. مرا که ملت ایران و راستی تمام ملت ایران با هزاران طمطراق پادشاه خود کردند، وقتی به این آسانی خلع کنند، آیا ولیعهد را که امروز با میل یک نفر و بازی همدستانش شاه می کنند، چه زحمتی خواهد داشت که با یک اشاره خلع کنند و هر چه می خواهند بکنند. مرا کسی نمی تواند ترسو بزدل معرفی کند. بسم الله ، نشان بدهید که ملت ایران، بلکه یک دسته از ملت، بلکه فقط نصف بعلاوه یک از مجلس، راستی راستی می خواهد حقوق خود را حفظ کنند و هر کسی رابه جایی بنشانند که قانون برای او معین کرده است، ببیند آیا من پیشقدم آنها خواهم شد.» (۷)

◀ جلسه نهم آبان

چنانکه پیش از این گفتیم جمعی از نمایندگان مجلس از افراد فراکسیونهای مختلف، ماده واحده ای تنظیم کردند و زیر زمین کذایی روی میز گسترده و رجال کشور با ماشینها و تلفنها بکار افتادند. قصر رئیس دولت حال تکیه ی دولت را پیدا کرده بود! دو دسته در آنجا گرم فعالیت بودند. یکی از وکلای موافق و رجال و وزرا و امرای لشکر، که هر یک رفته، یکی دوتا از وکیلان را آورده، به امضا وادار می کردند. بعضی اوقات خود رئیس دولت هم

به این عمل مبادرت می ورزید. چنانکه دو نفر از افراد اقلیت را، یکی آقای آشتیانی و دیگری مرحوم حاج آقا اسمعیل عراقی را، احضار کرد و در عمارت دفتر مخصوص از آنها شخصاً پذیرایی گرمی نمود و آنجا قسم خورد که «تا سه ماه دیگر تاجگذاری خواهم کرد» و از آقای عراقی امضا گرفت و آقای آشتیانی را از امضا معاف داشت به شرطی که در مجلس داد نزنند!

دسته ی دیگر حاج معین تجار بوشهری و فقیه التجار و حاج رحیم آقا قزوینی و غیر هم بودند که در عمارت رئیس دولت تجار را بعنوان اینکه مطالب مهم اقتصادی در اینجا مطرح است، از خانه و حجره به قصر کشانیده، آنها را بعنوان تحصن در آنجا توقیف می کردند!

اینکه اطلاعاتی از ناحیه جوانان آن عصر که فریب ظواهر امر را خورده و گاهی در محافل مذکور داخل بوده اند، می رسد که معلوم می دارد تازه بعد از نشر تاریخ ما به حقایق امر پی برده، حافظه آنها وقایعی را به یاد آنان می آورد که مؤید نوشته های ماست. مایکی از آن نامه ها که گوشه پرده را اندکی بالا کرده است، ضبط کردیم:

بعد از عنوان و مقدمات،

در چند شماره قبل ضمن تشریح تحصن مدرسه نظام، در مقالات مذکور چنین اشارت شده بود که متحصنین بطور کلی مردمان پست و فرومایه بوده اند که برای آب و آش جمع شده بوده اند. بنده که خود از خیلی نزدیک شاهد آن جریان بوده، مطالب را کما هو حقّه به خاطر دارم، لازم می دانم خاطر شریف را از کیفیت تحصن و چگونگی جمع آوری اشخاص در باغ مدرسه نظام و کاخ همایونی مستحضر بدارم تا خوانندگان این تاریخ ملاحظه نمایند با چه تر دستی عجیبی مردمان محترم را برای تحصن جلب نموده اند.

البته اشخاص بسیار فرومایه و پستی هم که در آن زمان در هفت آسمان یک ستاره نداشتند، برای تحصیل ثروت و تمکین تسلیم هر ماجرای بودند و اکنون صاحب میلیونها ضیاع و عقار شده اند و از استکان و نعلبکی فروشی به برکت اینگونه کارها به مسند تجار ذوی العزّ و الاحترام و نمایندگی ملت و مناصب اجتماعی دیگر جلوس فرموده اند، به طوع و رغبت داخل در زمره متحصنین بوده اند؛ لکن آن دسته از اشخاص محترم که بدسته متحصنین آبرو بخشیده و وجود همان اشخاص باعث پیشرفت کار شد، به شرح زیر به کاخ همایونی وارد شدند:

از منزل مرحوم حاج معین التجار بوشهری به حجره مرحوم علی اکبر اخوان تاجر کاشانی تلفون شد که برای انجام امر بسیار مهم اقتصادی که نهایت ضرورت فوریت را دارد باید آقایان تجار و بازرگانان محترم پایتخت به حضور آقای رئیس الوزرا شرفیاب شوند. بنابراین لازم است جنابعالی و سایر اخوان فوراً و بدون معطلی به منزل اینجانب (معین بوشهری) تشریف بیاورند تا از اینجا، دسته جمعی شرفیاب شویم. مرحوم حاج علی اکبر اخوان که در طول مدت عمر خود مطلقاً داخل در امور سیاسی نبوده و بواسطه همین کناره گیری و سرزیری و اشتغال صرف به امور تجاری حتی طرز تکلم با رجال را هم بلد نبود، در انجام تقاضای معین التجار مردّد و متفکر بود و بی سابقه بودن امر نیز به ترید او کمک می کرد که ناگهان تلفون مجدّدی رسیده و از بعضی جاهای دیگر هم متواتراً تلفون تأکید می رسید و بالاخره ایشان و برادران آن مرحوم خواه و ناخواه به منزل حاج معین التجار حضور یافته و به این ترتیب، یکدسته سی چهل نفری از تجار محترم و حقیقی تهران بدون اینکه از موضوع مهم اقتصادی مختصر اطلاعی داشته باشند، به زعامت حاج معین التجار بوشهری، به قصر رئیس الوزرا و در عمارت وسط باغ که اکنون تبدیل شکل پیدا کرده، و در همان زیر زمین کذایی حضور پیدا کردند. پس از حضور آقای رئیس الوزرا که با قیافه بسیار متبسم و شادان و در معیت آقای قائم مقام الملک حضور یافتند، از طرف مرحوم فقیه التجار و مرحوم حاج سید محمد اسلامبولچی آغاز سخن شده و پس از تبادل مذاکرات به عرض آقای رئیس الوزرا رسید که آقایان

تجّار تا زمانی که انقراض سلطنت قاجاریه تصویب و اعلان نشود، از این قصر که پناهگاه مظلومین است، خارج نخواهند شد!!

بیان این مطلب چه تأثیری در روحیه تجّار بیچاره و محترم نمود، از موضوع این مقال خارج است. همین قدر باید به اطلاع مورّخ محترم برسانم که پس از حرکت رئیس الوزرا از آن جلسه، دیگر قراولان نظامی درب قصر اجازه خروج به احدی نمی دادند و سایر تجّار هم لا ینقطع بوسیله تلفون که ظاهراً از طرف تجّار به آنها مخابره می شد، بی اطلاع و از همه جا بی خبر به عده متحصّنین افزوده شده، بیچاره ها پس از حضور در قصر تازه می فهمیدند که برای چه امر خطیری به اینجا جلب شده اند و چگونه به دام افتاده اند! این طرز حضور تجّار در منزل رئیس الوزرا، و کیفیت تحصّن یک عده معدود دیگر هم در باغ مدرسه نظام بر همین منوال بوده است.

بنابراین، با تصدیق به این نکته که سلسله جنابان این معرکه همان لات و لوتها هستند که در صدر این مقال به آنها اشاره شد و آدم کشان دیگری که به سر دستگی مرحوم طهماسبی به دوندگی مشغول بودند، اشخاص محترم و شریفی هم در ضمن متحصّنین بوده اند که به نحو معروض حاضر شده بودند و از این لحاظ نمی توان به تمام آنها نسبت پستی و فرومایگی داد. از استاد معظم استدعا دارم امر فرمایند این مختصر در یکی از صفحات جریده مهر ایران برای کمک به نشر حقایق و جلوگیری از خلط مباحث درج گردد.

ارادتمند قدیمی شما - رضا مشکینی

جوان فاضل دیگری می گوید که در همین مجلس، مجلس شکار حاجی اخوان، حضور داشته و بعد از آنکه تجّار محترم از واقعه آگاه می شوند، رنگ از رویشان می پرد. رئیس الوزرا رو به قائم مقام کرده می گوید:

« پس معلوم می شود که حکومت موقتی هم با خود ما خواهد بود و کفّه با فاعله است و باید این زحمت را هم خود ما متحمّل شویم! » در صورتی که هنوز نه مجلس رأیی داده و نه از حکومت موقتی صحبتی در بین بود.

همان شخص می گوید حاجی اخوان گفت: « من به عمرم از خانه بیرون نخواهم آمد، خوبست اجازه بدهند لا اقل شب به خانه برگردم و صبح شرفیاب شوم! » ولی به او اجازه ای داده نشد و قراول مانع از خروج واردین می شد!

اشخاصی بودند که بوسیله تلفون از قصر رئیس الوزرا تجّار را به عنوان پیشآمد مهم اقتصادی به قصر مزبور دعوت می کردند و پس از آمدن دیگر نمی گذاشتند بیرون بروند. محل توقّف تجّار، قصر رئیس الوزرا بوده است. وی می گوید: روزی که «ماده واحده» به تصویب مجلس رسید، آن را در سینی نقره نهادند و نایب رئیس مجلس، آقای تدین، آن را به حضور آورد و پس از آن بسرعت برق متحصّنین را از عمارت اخراج کردند، زیرا رفع احتیاج شده بود!.

◀ استعفای رئیس مجلس

در جلسه ۱۹ مهرماه بنا بود هیأت رئیسه مجلس تجدید شود. قبل از شروع به کار، آقای تدین نایب رئیس دوم چنین گفت:

« در هیئت محترمه ائتلاف (مرداد جلسه ائتلاف اکثریت مجلس) راجع بان انتخاب رئیس این طور مقرر شد که برای انتخاب رئیس، رأی مخفی گرفته شود و هرکس دارای اکثریت شد، سایرین هم به او رأی

بدهند.. بنده در عین اینکه از ابتدای امر هم داوطلب این مقام نبودم ولی بر حسب حسن ظنی که بعضی از آقایان داشتند به بنده رأی دادند و بنده دارای اکثریت شدم ولی شخصاً این طور مقتضی و مصلحت می بینم که در این چند ماهه بقیه این مجلس بنده صرف نظر کنم و باز با توافق نظر آقایان همان آقای آقا میرزا حسین خان پیرنیا انتخاب شوند.»

سپس انتخاب رئیس آغاز شد و نتیجه این بود: آقای مؤتمن الملک دارای ۶۹ رأی، ورق سفید ۲۰، و آراء متفرقه ۱۰؛ و به اکثریت ۶۹ رأی، پیرنیا انتخاب شد. نواب رئیس نیز اول آقای تدین، دوم مرحوم سید المحققین دیبا انتخاب شدند.

روز ۲۱ مهر که موقع جلسه علنی بوده است، چهار ساعت قبل از ظهر، آقای مؤتمن الملک پیرنیا مرقومه ای به آقای شریفی رئیس کابینه مجلس نوشته، مراسله دیگری هم به مجلس نوشتند و از ریاست ممتد و خدمات، متمادی اظهار خستگی کرده، استعفا نمودند. آن روز جلسه به سبب کافی نبودن عده تشکیل نگردید.

نواب رئیس، مکتوب مؤتمن الملک را در کمیسیونی از نمایندگان قرائت کردند و قرار شد حاضرین کمیسیون رئیس مجلس را ملاقات کنند و ایشان را به استرداد استعفا دعوت نمایند. بعد رأی بر این شد که جمعی برای دیدار آقای مؤتمن الملک انتخاب شوند. بنابراین؛ یازده نفر انتخاب شده، نیم ساعت قبل از ظهر همان روز به منزل رئیس رفتند. مقارن ظهر نیز آقای مستوفی الممالک و چند نفر دیگر از وکلا به خانه رئیس برای همین مقصود رفتند و تا دو ساعت بعد از ظهر هر چه کردند مفید نیفتاد و در گرفتن استعفا ایشان اثری نبخشید.

در اینجا اهل فن، خاصه آنان که به سلیقه لطیف و دقیق مؤتمن الملک واقف بودند، بزودی دانستند که محال است ایشان استعفا خود را پس بگیرند و هر کس که به جریان کار از ساعت اول انتخابات ..، نظر افکند و با اخلاق پیرنیا آشنا باشد، علت استعفا او را درک خواهد کرد. در حقیقت هم بایستی آن مرد مستعفی می شد، زیرا به سبب آنچه دیکتاتور در آن اوقات از مجلس می خواست، همان بهتر که مردی مانند مؤتمن الملک رئیس نباشد.

روز پنجشنبه ۲۳ مهر در جلسه خصوصی استعفا نامه پیرنیا خوانده شد. مجلس استعفا رئیس را نپذیرفت و بنا به پیشنهاد مستوفی الممالک، از هر فراکسیونی نماینده ای انتخاب گردید که رفته باز هم با ایشان صحبت کنند. ولی قبلاً ضرورت داشت که با آقای مدرّس که مریض و در خانه بستری بود نیز شور نمایند. مدرّس گفته بود که علت حقیقی این استعفا چیست و باید قبلاً آن قسمت را خوب پیش نیامده است جبران کنید و بعد ایشان را وادار به قبول ریاست نمائید. بنابراین قرار شد با آقای تدین صحبت کنند. ولی تدین در شهر نبود و مقرر شد روز شنبه ۲۵ مهر آقایان منتخبین با آقای تدین ملاقات کنند و وسایل جبران توهینی که به رئیس شده فراهم سازند.

بالجمله، روز شنبه کمیسیونی که بود گرد آمد و نظریه آقای مدرّس را که صلاح دیده بود برای رفع توهینی که به رئیس فعلی مجلس شده است، نواب رئیس استعفا بدهند، عنوان کرد ولی آقایان نواب رئیس قبول نکردند که مستعفی شوند.

این هیأت با نواب رئیس به خانه مؤتمن الملک رفتند و اصرار کردند و مستوفی هم صحبت کرد. مؤتمن الملک گفته بود: «بعضیها تصوّر می کنند که نسبت به من توهینی شده است، در صورتی که چنین چیزی نیست و قبول این مقام برای من مقدور نیست.»

بالاخره روز ۲۶ مهر جلسه علنی تشکیل و راپورت استعفا رئیس و نامه ایشان عنوان شد، و قرار شد جلسه آتیه روز شنبه ۲۸ مهر تشکیل و رئیس و منشیها و مباشرین انتخاب شوند. عصر روز دوشنبه ۲۷ مهر جلسه خصوصی تشکیل شد.

آقای تدین اظهار داشت که « رئیس الوزرا امروز مرا به هیأت وزرا احضار کرده، گفتند در خصوص تلگرافات تبریز، مجلس چه رویه ای را تعقیب خواهد کرد؟... اوضاع تبریز مرا نگران کرده است و خوبست در این باب تصمیم اتخاذ شود...» و نیز آقای تدین گفت: « از تبریز تلگرافاتی بعنوان رئیس مجلس رسیده است که با ده نفر از نمایندگان برای مخابره حضوری حاضر شوند. به آنها اطلاع داده شد که مجلس فعلاً رئیس ندارد، صبر کنید رئیس معین شود. بعد جواب دادند دو نایب رئیس با ده نفر از نمایندگانی که خودشان انتخاب می کنند، برای مخابره حضوری حاضر شوند. لذا خواستم از نمایندگان سؤال کنم که چه عقیده دارند؟»

عاقبت، نواب رئیس و عده ای به تلگرافخانه رفتند و در جواب اظهارات تبریز گفتند که قضیه موکول به رأی مجلس است و خوب است صبر کنند تا بعد از انتخاب رئیس قضیه در مجلس مطرح شود. روز سه شنبه ۲۸ مهر، مجلس دوساعت قبل از ظهر به ریاست آقای دیبا تشکیل و شروع به انتخاب رئیس کردند و آقای مستوفی به اکثریت ۶۲ رأی به ریاست انتخاب گردید. منشیان و مباشران هم انتخاب شدند و جلسه بعد روز پنجشنبه چهار بعد از ظهر معین گردید. روز پنجشنبه جلسه تشکیل شد و گفتند که مستوفی الممالک هنوز ریاست مجلس را قبول نکرده است. مؤتمن الملک درین جلسه در ردیف نمایندگان جای داشت و در جلسه شرکت کرد. نمی دانم چه بازیهایی بود که مستوفی الممالک هم نتوانست یا نخواست زیر بار این مجلس برود و این مسأله تا روز سه شنبه ۹ آبان طول کشید... مستوفی مرحوم در زیر مراسله ای که از طرف نواب رئیس راجع به دعوت ایشان در هیأت رئیسه روز ۶ آبان نوشته شده بود، چنین نوشته بودند که: « من خود را مسئول این مقام نمی دانم؛ بنابراین، برای اینکه آیا این نوشته استعفا است یا استعفا نیست، اختلاف نظری پیدا شد.

◀ صبح روز دوشنبه ۹ آبان ۱۳۰۴

این روز تاریخی بانهییب مرگ و فشار قوه ترور نظامی آغاز گردید! جسد واعظ قزوینی هنوز تازه بود [واعظ قزوینی اشتباهی به جای ملک الشعرا ی بهار کشته شد] هول و رعب و بهت، شجاع ترین افراد را آزار می داد. پیدا بود که کار از کار گذشته است، فقط هشت نه نفر در انبوه نمایندگان هنوز توانائی داشتند که تقلا کنند، فکری بیاندیشند، با هم در نهایت یأس و آرامی و اختصار شوری بنمایند. چه باید کرد؟ اکثریت را ربوده بودند. دولت در دستی نوید و وعید و در دستی تهدید داشت. کوآن شیر مرد و آزاده ای که بداند و درک کند که حریف هم از ما می ترسد، بلکه او بیشتر می ترسد، چه با اوست.

باور کنید همه را بیم و رعب فراگرفته بود. اگر به نطق آقایانی که در روز ۹ آبان به نام مخالفت با ماده جدید ایراد کرده اند دقیق شوید، علامت کمال ملاحظه و تأثیر خوف و وحشت را خواهید دید. از هر سطری بوی خوف و رعب می آید. بدبختانه من آن روز به امر رفیق مأمورخانه نشینی شده بودم و در جلسه حاضر نبودم، و اگر می بودم شاید از دیگر همفکران خود زیادتر مقاومت بخرج نمی دادم. ما دیگر از همه چیز مأیوس بودیم! به قضاوت تاریخ هم امید نداشتیم. حتی به دلیل جلسه شب هشتم آبان که نطق مرا در جراید چاپ نکردند از این هم مأیوس بودیم که لااقل نطق ما را هم کسی از خلق الله تواند شنید. معذالک سوگند به کلام خدا این عده شیرمرد را برآن داشت که در غرقاب خوف و بیم با عزیزان خود وداع کرده، به مجلس بیایند و هرچه هست، سخنی بگویند! و آمدند و گفتند!»

◀ اخطار قانونی

طبق تصمیم خاتمه جلسه شب هفتم آبان، بنا بود و در پایان جلسه تذکر داده شده بود که جلسه آینده روز یکشنبه دهم آبان تشکیل گردد.

معلوم نیست چه شتاب و ابرامی در کار بود که در سرعت کار و جلو انداختن اصرار بیحد بکارمی رفت، و اولین نشانه اش این بود که روز جلسه جلوگیری و بجای یکشنبه دهم، به نهم معین گشت. قبلاً اطلاع دادیم که مؤتمن الملک مستعفی شد و بعد از معزّی الیه، مستوفی الممالک انتخاب شد و او هم بلافاصله استعفا داد و طبق ماده ۱۱ نظامنامه داخلی مجلس، بایستی بعد از استعفای رئیس مجل، در ظرف سه روز، مجلس برای خود رئیس تازه انتخاب کند و از آن «پس که مجلس کامل عیار شد، به کارهای قانونی بپردازد.

همانطور که اگر عده کافی نباشد با نصف به علاوه یک از نمایندگان رأی نداده باشد، هیچ قانونی قابل طرح و قابل قبول نیست، همان قسم هم باید مجلس رئیس داشته باشد و اگر رئیس نداشت، مجلس ناقص است و در چنین مجلسی هیچ لایحه قانونی قابل طرح و قبول نخواهد بود. این معنی بقدری روشن و واضح است که هرگاه نظامنامه داخلی هم بدان تصریح نداشت، می بایست در عمل رعایت شود، و اول تکلیف رئیس از استرداد استعفا یا انتخاب رئیس دیگر معلوم گردد، بعد از آن به کارهای قانونی بپردازند.

اما شتابزدگی و ابرام و اصرار آقایان به قدری زیاد بود که مثل مردم مست و دیوانه بدون دقت و مطالعه و از روی بلهوسی و شوخی خود را اینطرف و آنطرف زده، ابداً رعایت اصول را خواه اصول قانون اساسی و خواه انتظامات و اصول داخلی در نظر نمی گرفتند! نمی توان این عجله و شتاب را نتیجه ترور و تهدید دانست، چه تهدید و ترور هم از نتایج همین عجله و شتاب و زیرسر همین آقایان نمایندگان و وزرا [فروغی، تیمورتاش و ..] و سایر همدستان بیرونی آنها بود.

شاید گفته شود که رئیس الوزرا در این شتابکاری مؤثر بود. من نمی توانم این عذر را موجه بشمارم، چه می دانیم که سردار سپه مردی صبور و ملایم و پر حوصله بود و طبعاً شتابکار و عجول نبود و هزاران دلیل و برهان برای این حالت مشارالیه در دست است. ازین گذشته، برفرض که او اصرار داشته باشد، چون از نظامات داخلی مجلس آگاه نبود، ممکن بود حالی کنند که یک یا دو روز هم اگر کار عقب بیفتد و بی سوسه نتیجه حاصل شود، بهتر ازین است که با عجله کاری سوسه دار صورت بگیرد، وشکی نداریم که سردار سپه می پذیرفت. اما! خیرمی بینیم هواداران برهم زدن قانون اساسی و انقضای سلسله موجوده، طوری آتش شان تند و بنزینشان پرزور است که ملتف این حرفها نیستند و می خواهند به اصطلاح به همین امشب وصلت دهد!

آنچه من می فهمم و از اخلاق داور و رفقای دیگرش و تیمور و غیره با سابقه حشر و آشنایی، در دست دارم اینست که در تنگ کلاغیر هر یکی از این آقایان می خواستند در حسن خدمت و تظاهر بر دیگری سبقت گیرند و نتیجه این حالت این شده بود که دیوانه وار به هر طرف می زدند و ملتفت هیچ چیزی نبودند و به جوان عزبی شبیه بودند که فرصت خوانده شدن صیغه عقد نکاح به عاقد نمی دهد و خود را به در و دیوار می مالد! (۸)

«استعفای مؤتمن الملک از ریاست مجلس

حسین مکی چگونگی استعفای مؤتمن الملک پیرنیا از ریاست مجلس شورای ملی را اینگونه بررسی می کند: در نیمه مهر ماه که طبق نظامنامه مجلس باید انتخابات هیأت رئیسه مجلس تجدید شود، طبق معمول تجدید گردیده و بالنتیجه میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) با اکثریت آرا به ریاست انتخاب گردید.

میرزا حسین خان پیرنیا شخصی قانونی بود و در ادواری که عهده دار ریاست مجلس بود، همواره سعی می نمود که برخلاف قانون رفتاری نکرده باشد. اوضاع و احوال گواهی می داد که در آتیه نزدیک سردار سپه می خواهد سلسله قاجاریه را منقرض و خود جای خاندان قاجار بنشیند و چون مؤتمن الملک خلع قاجاریه را به وسیله مجلس شورای ملی برخلاف قانون اساسی می دانست و از طرفی متوجه شده بود که سردار سپه هم مقدمات کار را فراهم نموده و عنقریب مواد مربوط به ابقای سلسله قاجار را نقض و مواد دیگری به جای آن خواهد گذاشت، صلاح خود را در این دانست که از ریاست مجلس استعفا نموده تا در موقع تغییر سلطنت عهده دار اداره امور مجلس نبوده و شراکتی در این کار نداشته باشد این بود که از شش ماه آخر دوره پنجم که به ریاست مجلس انتخاب شد از قبول آن خودداری و طبق نامه ای که ذیلاً ذکر می شود از ریاست مجلس استعفا نمود. دولت آبادی علت استعفای مؤتمن الملک را چنین ذکر کرده است:

«مؤتمن الملک رییس مجلس به واسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله که در مجلس است و مورد توجه می باشد، با خیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن و مطرح نمودن مراسله ها و تلگرافاتی که از ولایات دور تقاضای تغییر سلطنت می رسد همراه نیست. کارکنان سردار سپه به رئیس مجلس اعتراض می کنند و او ناچار می شود استعفا بدهد.»

نامه مؤتمن الملک به مجلس:

«مقام مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه، در جلسه یکشنبه در موقع انتخاب هیأت رئیسه بار دیگر آقایان نمایندگان محترم نسبت به این بنده اظهار حسن ظن فرموده تجدید اعتماد آقایان محترم موجب تشکرات و امتنانات بلانهایه گردید. ولی نظر به کسالت عارضه متأسفانه قادر به ادای وظیفه نخواهم بود و با کمال شرمندگی از قبول شغل ریاست و خدمت گزار می استعفا می کنم. حسین پیرنیا»

مراسله مؤتمن الملک در روز بیست و یکم مهر در جلسه خصوصی مطرح گردید و عموم نمایندگان از استعفای مؤتمن الملک اظهار تأسف نموده، تصمیم گرفتند هیئتی از مجلس انتخاب و نزد مشارالیه بفرستند تا در اثر مذاکره، تقاضا نمایند که از تصمیم خود صرف نظر کنند. منتخبین مجلس مدتی با مؤتمن الملک مذاکره کردند، بالاخره مشارالیه قبول نکرد. مجدداً در روز بیست و سوم مهر جلسه خصوصی تشکیل گردید و در اطراف استعفای مؤتمن الملک مذاکرات زیادی بعمل آمد، بالاخره قرار شد از طرف تمام فراکسیونهای مجلس مجدداً نماینده ای انتخاب و نزد مؤتمن الملک بفرستند. نمایندگان مزبور هر چه به مؤتمن الملک اصرار کردند، متقاعد نشده از قبول ریاست امتناع نمود. بالاخره روز بیست و ششم مهرماه مجدداً جلسه خصوصی تشکیل گردید و قرار شد بلافاصله جلسه علنی نیز تشکیل و استعفا نامه آقای پیرنیا قرائت و بلافاصله جلسه ختم شود.

روز بیست و هفت مهر ماه نیز مجدداً جلسه خصوصی تشکیل گردید و تدبیر نایب رئیس در آن جلسه نطقی بدین مضمون ایراد کرد:

۱ - امروز آقای رئیس الوزرا بنده را به هیئت وزراء احضار و گفتند در خصوص تلگرافات تبریز مجلس چه رویه ای را تعقیب خواهد کرد؟ بنده عرض کردم، تلگرافات مزبور را ندیده ام، گفتند

لازم است دیده و به آقایان نمایندگان اطلاع دهید که اوضاع تبریز مرا نگران کرده است و خوب است در این باب تصمیمی اتخاذ شود.

۲ - از تبریز تلگرافی به عنوان رئیس مجلس رسیده که با ده نفر از نمایندگان برای مخابره حضوری حاضر شوند به آنها اطلاع داده شد که مجلس فعلاً رئیس ندارد، صبر کنید رئیس معین شود جواب دادند که دو نایب رئیس با ده نفر از نمایندگان خودشان انتخاب می کنند، برای مخابره حضوری حاضر شوند و لذا خواستم از نمایندگان سؤال کنم که چه عقیده ای دارند. نمایندگان جواب دادند که چون طرف خطاب نواب رئیس هستند و انتخاب نمایندگان هم به ایشان واگذار شده، محتاج اجازه از مجلس نیست.

۳ - اظهار داشتند خوبست از هر فراقیونی دو نفر نماینده انتخاب شود که در خصوص انتخاب رئیس توافق نظر حاصل شود که فردا انتخاب نمایند.

بالاخره قرار شد انتخابات هیئت رئیسه شروع شود و روز بیست و هشتم مهرماه دو ساعت قبل از ظهر مجلس بریاست دیبا نایب رئیس تشکیل گردید و شروع به انتخاب رئیس مجلس کردند. استخراج آراء به عمل آمد، عده رأی دهندگان ۹۲ نفر و میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) با ۶۲ رأی بریاست مجلس انتخاب گردید.

سپس مستوفی الممالک، میرزا حسین خان علایی، سید حسن تقی زاده، عدل، شاهزاده افسر، ندامانی، ارباب کیخسرو، حکمت، تهرانی، افشار از طرف نواب رئیس دعوت شدند که مخابرات حضوری بنمایند.

مستوفی الممالک، علایی، تقی زاده اظهار داشتند که چون ما مسبوق نبودیم و قبلاً وقت داده ایم نمی توانیم به تلگرافخانه حاضر شویم. مابقی به اتفاق نواب رئیس به تلگرافخانه رفته و در نتیجه اینطور جواب داده شد که قضیه موکول به رأی مجلس است و خوب است صبر کنید تا بعد از انتخاب رئیس موضوع در مجلس مطرح شود». (۹)

« دکتر مصدق در مورد زمینه چینی و دسیسه برای طرح و تصویب طرح که « ناقض قانون اساسی بود زیرا که مجلس حق نداشت سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد»، چنین می گوید:

« صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مرحوم مستوفی الممالک به من تلفن کرد که مجلس می روم یا نمی روم؟ گفتم امروز روز جلسه نیست...»

گفت: مگر شما اطلاع ندارید که امروز جلسه فوق العاده برای کار مهمی تشکیل می شود، اگر مایلید بیایید منزل من، پس از مشورت چنانچه لازم شد می رویم والا نمی رویم. منزل ایشان دریکی از خانه های خواهرشان، خانم همدم السلطنه در کوچه مسجد سراج الملک بود. به آنجا رفتم. گفتند ماده واحده ای تهیه شده است و آقای حسین علاء را شب قبل برای امضای آن به خانه آقای سردار سپه رئیس الوزراء دعوت کرده اند. همچنین آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی را، آنها امضا نکرده اند. آقای حسین علاء به خانه آقای مؤتمن الملک آمدند و در آنجا جلسه ما تشکیل شد. پس از مذاکرات، آقایان مشیرالدوله و مؤتمن الملک گفتند ما فردا به مجلس نمی رویم ولی من مردّد هستم که برویم یا نرویم. این است که خواستم با شما مشورت بکنم، هر طور که در مشورت موافقت حاصل شد، همانطور عمل می کنیم.

من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به توپچی ده سال مواجب می دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیلی از دفاع آن خودداری کند در حکم همان توپچی است که انجام وظیفه نکرده است. گفتند من کاملاً

موافقم. خوب است تلفن کنیم آقای حسین علاء هم بیاید اینجا و به اتفاق به مجلس برویم. آقای حسین علاء آمد. ما سه نفر در اتومبیل من به اتفاق به مجلس رفتیم.

اشخاص تماشاچی که در روزهای جلسه دیده می شد، به هیچ وجه نبودند، و اشخاص دیگری که عدّه بیشتر آنها نظامی (و شهربانی) بودند، به لباس سویل به مجلس آوردند. وارد مجلس شدیم و بهتر آن دانستیم که با مرحوم مدرّس هم شور کنیم. همگی به اتفاق، در اطاقی که فراکسیون اقلیت مجلس تشکیل می شد رفتیم. مرحوم مدرّس و مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا بودند. من از مرحوم مدرّس و شاهزاده سلیمان میرزا پرسیدم که در مجلس، چه مشی اتخاذ خواهند کرد؟ جواب صریح و روشنی نشنیدیم.

در حینی که آنجا بودیم، پیشخدمت آمد و به آقای مستوفی الممالک گفت «آقای قائم مقام الملک خارج از اطاق، می خواهند با شما مذاکراتی کنند» آقای مستوفی الممالک رفت، و در مراجعت به من گفت «چون من با شما آمده ام امروز به مجلس، می خواهم هر چه می شود با شما مشورت کنم: آقای قائم مقام الملک گفت که آقای رئیس الوزرا می خواهند همین ساعت با من ملاقات کنند. اگر شما صلاح می دانید می روم، و الا از رفتن امتناع می کنم» من به ایشان گفتم که رفتن صلاح است. شما تشریف ببرید و طوری کنید که مادّه واحده، امروز مطرح نشود تا در این باب شور کافی بشود. ایشان برخاستند، هنوز از اطاق دور نشده، من تقاضا کردم که برگردند تا در موضوع دیگری مذاکره کنیم. ایشان برگشتند، و موضوع مذاکره این بود که: چون آقای مؤتمن الملک از چهاردهم مهرماه که انتخابات هیئت ریسه انجام شد، ایشان به سمت ریاست انتخاب شده بودند و از قبول ریاست خود داری می کردند، و روزهای اخیر هم ریاست مجلس آقای مستوفی الممالک را انتخاب کرده بودند، از این نظر که چون [اکثریت می دانستند] ایشان حاضر نمی شوند جلسه را اداره کنند [می خواستند] آقای تدین به سمت نیابت ریاست، جلسه آن روز را اداره کند، و آقای مستوفی الممالک از قبول ریاست عذرخواسته بودند و شرحی هم نوشته بودند و یقین داشتند که نوشته ایشان را در آن جلسه نخواهند خواند... به ایشان گفتم مجدداً استعفای خود را از مقام ریاست بنویسند و به آقای حسن علا بدهند، که وقتی جلسه تشکیل شد در مجلس خوانده شود.

آقای مستوفی الممالک مجدداً استعفای خود را نوشتند و به آقای علا دادند و به خانه رییس الوزرا رفتند. بعد، از اطاق اقلیت با مرحوم مدرّس به سرسرا آمدیم. در آنجا بعضی از نمایندگان، آقای تقی زاده و مرا تهدید کردند که هر کس مخالفت کند برای او خطر جانی هست، چونکه دور روز قبل از آن، مدیر روزنامه... [نصیحت] قزوین را بجای ملک الشعراى بهار که جزو اقلیت و مخالف با دولت بود کشتند، و این تهدید قابل قبول بود. در این اثنا زنگ جلسه را نواختند. تالار جلسه در آن وقت، دو در ورودی داشت: یکی دری که فعلاً هم نمایندگان از آنجا وارد می شوند که جنوب شرقی تالار است، در دیگر سمت شمال شرقی تالار است که اکنون از آنجا به تالار جلسه رفت و آمدی نمی شود.

در جلو در جنوب شرقی مرحوم تیمور تاش، و در جلو در شمال شرقی آقای ذکاءالملک فروغی ایستاده بودند و وکلا را دعوت به رفتن در جلسه می نمودند. آقای تیمور تاش به آقای اسدی تکلیف ورود به جلسه می کرد. ولی اسدی نمی رفت. بعد به او گفت «نرفتن شما موجب مسئولیت امیر شوکت الملک خواهد شد که شما را انتخاب کرده و فرستاده است.» پس از آن اسدی اطاعت کرد و وارد جلسه شد.

رفقای من هم آقای تقی زاده، آقای حسین علاء، آقای میرزا یحیی دولت آبادی با خود من وارد جلسه شدیم. آقای تدین به سمت نیابت ریاست، جلسه را اداره می نمود. آقای علا استعفا نامه آقای مستوفی الممالک را به مقام ریاست داد که پس از قرائت، مرحوم مدرّس مذاکراتی در این زمینه که مجلس رئیس ندارد و قبل از انتخاب رئیس کاری نمی توان کرد (به شرحی که در جراید منتشر شده) نمود و

از جلسه خارج شد.

پس از اینکه ماده واحده مطرح شد، آقای علا مخالفت خود را اظهار نمود. پس از آن، یک نفر از نمایندگان موافق دولت صحبت کرد. در حینی که نماینده موافق دولت صحبت می کرد، من از جلسه خارج شدم. برای اینکه حالم بسیار بد بود و می خواستم در خارج از جلسه قدری خود را تسکین دهم، موقع خروج از جلسه، آقای تیمورتاش به من گفت که « شما می خواهید بروید؟ » گفتم نه، باز بر می گردم.

موقعی که من خارج از جلسه بودم، نایب رئیس می خواست به من اجازه دهد. چون غایب بودم نوبت من به آقای تقی زاده رسید. موقعی که ایشان مشغول نطق بودند وارد جلسه شدم. چون در جلسه آقای سید محی الدین مزارعی وکیل شیراز، پهلوی من می نشست، به من گفت که وقتی خارج از جلسه بودم نایب رئیس می خواست به من اجازه بدهد، ولی غیبت من سبب شد که به آقای تقی زاده نوبت رسید. این بود که من مجدداً تحصیل اجازه کردم و به من اجازه دادند. من هم نظریات خود را به شرحی که در جراید روز نوشته شده اظهار نمودم.

قبل از رفتن به جلسه، بین آقایان تقی زاده و علا و دولت آبادی و من چنین موافقت شده بود که پس از ایراد نطق، تا جلسه به هم نخورده از مجلس برویم. چون خطر برای ما وقتی متصور بود که جمعیت تماشاچی از جلسه خارج بشوند و در بین جمعیت ما را از بین ببرند. به همین طرز هم عمل کردیم و هر کدام از ما پس از ایراد نطق از جلسه خارج شدیم، و در معبر ما کسی نبود و به خانه های خود رفتیم.

آقای مستوفی الممالک هم که منزل رئیس الوزرا رفتند، تا وقتی که شلیک خلع سلسله قاجاریه نشده بود، آقای رئیس الوزرا ایشان را ملاقات نکردند. پس از خاتمه کار، ایشان آمده بودند در اطاقی که آقای مستوفی الممالک بودند، ملاقات نمودند و عذر خواهی کردند که از رفتن ایشان به موقع مطلع نشده بوده! مقصود از دعوت ایشان هم این بود که چون مستوفی الممالک رئیس مجلس بودند، در مجلس نباشند که آنجا امتناع کنند، و [سردار سپه] از جلسه نتواند نتیجه بگیرد. (۱۰)

« حسن تقی زاده در باره روز نهم آبان ۱۳۰۴ در مجلس چنین می گوید: برای رئیس موقتی، او و [رضا خان] اشخاصی را مأمور کرده بود. یکی داور بود و دیگری تیمورتاش که دوندگی داشتند و تا حدی ذکاءالملک که هرچه می گفت پی آن کار می رفتند.

طرحی درست کردند که ما از آنها اطلاع نداشتیم. یکی یکی این وکلاء را می بردند. در زیرزمین گذاشته بودند. یک یکی این وکلاء را آوردند امضاء کردند. بحثی هم آن روز نشد. البته مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک اینها را نبردند. به آنها نگفتند. یکی هم مرحوم علاء را گفته بودند. او وقتی وارد شده بود دیده بود روی میز چیزی نوشته شده، تا آمد حرفی بزند به او گفتند اشتباه شده. او هم برگشت. تدین هم می دويد چون به او وعده داده بود رئیس مجلس بشود. آنچه تدارک لازم بود در اطراف مجلس دیده بودند. به یکی تیر انداختند به خیال اینکه ملک الشعراى بهار است. در جای تماشاچیان رئیس نظمی نشسته بود.

« تصمیم مخالفان:

روز قبل در خانه مشیرالدوله ما نشستیم صحبت کردیم چه کار بکنیم. آخر بنا شد صبح فردا ما چند نفر در خانه دولت آبادی در خیابان صفی علیشاه قبل از انعقاد مجلس اجتماع کنیم و تصمیم بگیریم. صبح رفتیم. مرحوم مستوفی الممالک هم بود. گفتیم مجلس برویم یا نرویم؟ مصدق السلطنه گفت من

می روم حرف می زخم . مشیر الدوله خود داری کرد نیامد. مؤتمن الملک پیرنیا نفس نکشید. فردا که کار گذشته بود آمد جزء و کلاء نشست. جرّ و بحث زیاد شد. مستوفی الممالک رئیس مجلس بود. مدرّس اصرار داشت که اول ببینیم، استعفایش نیامده. گفتند استعفایش هم حاضر است. قول داده بودند آن مطلب را آن روز بگذرانند.

صبح بالاخره ما رفتیم به مجلس: مصدّق السلطنه و علاء و من و مستوفی الممالک. مشیر الدوله ظاهراً نیامد. هنوز جلسه منعقد نشده بود که ما رفتیم در اطاقی نشستیم و دو باره صحبت کردیم. نظر ما این بود که تأخیر بیفتد. ولی تدین اصرار داشت. حتی آمد توی آن اطاق که ما و مدرّس آنجا بودیم. گفت آقا مجلس منعقد است دست به سرش کردیم.

در این بین تیمور تاش که به سردار سپه چسبیده بود و ذکاء الملک فروغی آمدند توی حیاط و می خواستند با ما صحبت کنند که مخالفتی نکنیم، جرأت نکردند با من صحبت کنند. علاء را خواهش کردند به حیاط بیاید. در آنجا فروغی و تیمور تاش اصرار می کردند که شما علم مخالفت بلند نکنید. علاء گفت دوستانم هر طریقه ای بروند من هم همانطور خواهم کرد. آنها خیال می کردند علاء را که شخص محجوبی است اگر خواهش بکنند قبول خواهند کرد ولی قبول نکرد. آمد دوباره بالا.

◀ سردار سپه و مستوفی الممالک

آن وقت تلفن کردند و گفتند سردار سپه، مستوفی الممالک را می خواهند که تشریف بیاورند مطلبی دارند. مستوفی الممالک مردّد بوده برود یا نرود. بعد عقیده پیدا کرد که برود. شاید او را منصرف کند. او رفت. رضا خان با او خیلی بد کرد. وقتی او به آنجا رسید، منتظرش گذاشت بیرون نیامد و پیش مستوفی رفت و گفت ببخشید این کار را برای این منظور کردم که می خواستم دوستی ما محفوظ بماند.

وقتی مستوفی الممالک رفت، ما چند نفر ماندیم. مصدّق السلطنه نطقی تهیه کرده بود آمد نشست. وقتی طرح را خواندند من دست بلند کردم.

◀ مدرّس و تغییر سلطنت

اول مدرّس گفت اعتراض نظامنامه ای دارم. تدین که مثل شمر بود می خواست نگذارد. گفت کدام نظامنامه؟ او گفت اعتراض من این است که این کار بر خلاف قانون اساسی است. تدین گفت این که نظامنامه نیست. گفت همین که سلطنت را عوض بکنند این بر خلاف قانون اساسی است. اصلاً نباید صحبتش بشود. تدین گفت کجای نظامنامه؟ مدرّس هم قهر کرد و رفت. آن وقت مصدّق السلطنه نوبتش رسید، پا شد رفت توالی که دستش را بشوید. آن قدر طول داد که نوبت مال من شد. حقه ای به من زد. [درحالی که] اول کسی بود که دست بلند کرده بود و طبعاً نوبت او بود. ولی آن قدر طول داد که نوبت من شد. او نطق مفصلی تهیه کرده بود و می خواست تنها باشد.

حرف زن اول من بودم. من هم گفتم این کار که می خواهید بکنید برخلاف قانون اساسی و صلاح مملکت است. بین خودشان ترتیبی داده بودند که هر مخالفی که صحبت می کرد از موافقین به آن مخالف جواب می داد. وقتی آقا سید یعقوب خواست جواب بگوید، گذاشتم از جلسه رفتم. درکوچه و خیابان کسی نبود. راه را پلیس گرفته بود. احتمال داده می شد کسانی بر خلاف حرف بزنند کشته بشوند. آنهایی که پول گرفته بودند چنانکه بر خلاف او حرف می زدند می کشتند. سلیمان میرزا درمسأله جمهوریّت گفته بود تدین همین امروز پنجاه هزار تومان گرفته است. دوستان من هم خیلی

نگرانی داشتند. بعد از من علاء صحبت کرد.

رفتم پائین دیدم در باغ بهارستان و جلو میدان بهارستان فقط سرباز بود. درشکه پیدا نمی شد. به خود هیچ ترس راه ندادم. در همان نطق خود هم گفتم بعضی ها می گویند هر کس مخالف طرح حرف بزند صدمه دارد. اعتناء نکردم. آخر درشکه پیدا کردم. یک قدری ملاحظه داشتم کجا بروم. عیال من خیلی نگران شده بود. به درشکه چی گفتم برو بازار کربالایی عباسعلی. رفتم بازارچه مذکور منزل آسید عبدالرحیم خلخالی که یکی از بهترین دوستانم بود. از آنجا تلفن کردم به منزل. به عیالم گفتم من اینجا هستم شما هم بیایید. آنجا ماندیم تا غروب رفتیم منزلمان. منزل ما را در محاصره مفتش گذاشتند. کسی دیدن من می خواست بیاید، او را دنبال می کردند. پشت سر عیال من هم مفتش می آمد. نمی دانم در منزل علاء و مصدق السلطنه و دولت آبادی هم مفتش بود یا نه؟ هر روز مزاحم و مراقب من بودند.

یک روز رفتم منزل مرحوم علاء، تا ولی آباد راهی نبود. آنجا یک نفر را دیدم آمد گفت خودتان را معرفی بکنید. گفتم فلان کس. برگشت و رفت. این مفتش علاء بود. یک ماه تحت نظر مفتش بودیم. مصدق السلطنه اتومبیل داشت. می آمد علاء را می گذاشت در اتومبیل بعد به منزل ما می آمد. ما هم سواری شدیم. او خیلی زرنگ بود. راهی پیدا کرده بود. سوار می شدیم می رفتیم بیرون شهر. بعد می رفتیم ونک منزل مستوفی الممالک. این مفتش ها می دویدند، آخر نمی رسیدند. مجبور می شدند برگردند. (۱۱)

« یحیی دولت آبادی در باره شب ۹ آبان می نویسد: » روز هشتم آبان یکهزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) کارکنان سردار سپه در مجلس می خواهند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آنروز در موقع رأی گرفتن بر خلع قجر و نصب سردار سپه اکثریت کامل خواهد داشت و چون که رأی مخفی گرفته می شود و معلوم نخواهد بود کی مثبت رأی داده است و کی منفی، از اینرو می خواهند از نمایندگان امضاء بگیرند که آنها رأی مثبت خواهند داد در صورتیکه باز هم مشکل است معلوم باشد کی رأی مخفی را منفی داده است گرچه امضای مثبت کرده باشد.

بدیهی است هیئت رئیسه مجلس این تدبیر را برای بدست آوردن رأی یک عده ای که در باره آنها مشکوک می باشند نموده است. والا کارکنان سردار سپه را می شناسند و می دانند عدد آنها بیش از نصف نمایندگان است. این است که ورقه حاضر کرده، صورت پیشنهادی را که به آن رأی گرفته می شود بالای آن نوشته می دهند کارکنان خود امضاء می کنند و در شب هشتم آبان مجلسی در خانه سردار سپه کرده مرکب از یک عده از هیئت رئیسه مجلس و یک عده از رؤسای نظام و نظمی و اشخاصی را از نمایندگان به آن مجلس بعنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته دعوت کرده آنجا از آنها امضاء می گیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد نگارنده در اینروز بواسطه کسالت مزاج به مجلس نرفته از این موضوع اطلاعی ندارم شب است ساعت ده در حیاط را می زنند. صاحبمنصبی است می گوید از طرف حضرت اشرف آمده ام شما را احضار فرموده اند. می پرسم درشکه ای، اتومبیلی آورده اید؟ می گوید خیر در این وقت شب وسایل نقلیه عمومی مشکل بدست می آید و راه دور است چه باید کرد؟ می گوید نمی دانم به من امر شده است به شما بگویم فوراً بروید به منزل حضرت اشرف. می پرسم مأمور هستید مرا ببرید؟ می گوید خیر ولی مطمئن باشم که رفته اید.

ناچار روانه شده نزدیک نصف شب است به منزل سردار سپه می رسم. اطاقها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده می شوند که در اطاقها نشسته یا خوابیده اند و اینها متحصنین هستند ... ناچار می روم به اطاق زیر زمین، جمعی از نمایندگان و صاحب منصبان نظام و نظمی در اطراف نشسته،

میزی در وسط است و روی میز ورقه ایست. به محض نشستن یاسائی نماینده سمنان ورقه را برداشت بدست من داده می‌گوید امضاء کنید ورقه را می‌خوانم و می‌فهمم مطلب چیست و می‌بینم مابین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده آن را امضاء کرده‌اند. دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزجر ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح می‌دهم ورقه را روی میز میگذارم. نماینده سمنان با تشدد می‌گوید امضاء کنید! جواب می‌دهم اگر رأی داشته باشم در مجلس شورای ملی می‌دهم نه در این سردابه. می‌گوید اگر امضاء نکنید بد خواهد شد. اینجا من صدای خود را بلند کرده می‌گویم مرا تهدید می‌کنید از این بدتر برای من چه می‌شود صدای من که بلند شد از اطراف آمدند ببینند چه خبر است. یکی از نمایندگان که در این صحنه رل بزرگی بازی می‌کند با نگارنده دوست و شخص با فتوتی است میرزا علی اکبر خان داور جای خود را تغییر داده نزدیک می‌نشیند و خیر خواهی می‌کند که اندکی ملاحظه کرده اسباب دردسری برای من فراهم نشود و چون یقین می‌کند امضاء نخواهم کرد، به حاضرین رو کرده می‌گوید اجازه بدهید با فلانی در باغچه گردش کرده بر گردیم هر دو در آمده، نگارنده با وسیله نقلیه یکی از دوستان که اتفاقاً می‌رسد خود را به منزل می‌رسانم.» (۱۲)

«... بعدها سید محمد تدین، نایب رئیس اول آنروز مجلس در محاکمه خود در سال ۱۳۲۶ در دیوان عالی تمیز، در مورد ماده واحده ضمن تحریف واقعیت و برای تقلیل سهم خود در به سلطنت رساندن رضاخان، چنین می‌نویسد: «غروب روز جمعه ۸ آبان ماه ۱۳۰۴ بود، بنده در شمیران بودم، دیدم تلفن کردند حضرت اشرف می‌فرمایند به شهر بیایید که شما را ملاقات کنم. آدمم بشهر، رفتم منزل، اول خدمتشان رسیدم، فرمودند در زیر زمین، داور مشغول کارهایی است، بروید به او کمک کنید. رفتم زیر زمین، دیدم داور نشسته پشت میزی و وکلاء ورقه‌ای را امضاء می‌کنند و داور به پیشخدمت می‌گوید به منزل بقیه وکلاء هم تلفن کنید بیایند. بعد از آنکه وکلاء رفتند و اطاق خلوت شد، داور آمد پیش من ماده واحده را نشان داده گفت این وکلاء این نامه را امضاء کرده‌اند شما هم اگر موافقت دارید امضاء کنید...» (۱۳)

◀ سرنگونی سلطنت قاجار

دکتر محمد قلی مجد از «از قاجار تا پهلوی» بر اساس اسناد وزارت خارجه امریکا به برکناری خاندان قاجار در مجلس اشاره می‌کند که: پیشنهاد برگزاری فرمانروم سیر تحولات را تسریع کرد اموری از تجمع نیروهای نظامی در خارج از ساختمان مجلس و شلیک گلوله گزارش می‌دهد: «وکلاهی مجلس با شنیدن صدای چند گلوله در نزدیکی مجلس، که احتمالاً از روی عمد، و برای ارباب آنها و خاتمه مذاکرات غیر ضروری شلیک شده بود، سراسیمه «ادامه جلسه را به روز دیگری موکول کردند.» اموری گزارش می‌کند که روز بعد نمایندگان مجلس به یک میهمانی عصرانه دعوت شده بودند: «بعد از ظهر روز جمعه، مورخ ۳۰ اکتبر، به نمایندگان پیغام دادند که به خانه رئیس الوزرا بروند. در آنجا از آنها خواسته شد قول بدهند که به نفع این لایحه (برکناری خاندان قاجار از سلطنت) که فرادای همان روز به مجلس ارائه شد رأی خواهند داد. از قرار معلوم نمایندگان مجلس هم خیلی عجولانه «رنگ عوض کردند»، و البته شکی نیست که به انحاء مختلف تطمیع و تهدید شده بودند، که فقط خشونت فیزیکی کم داشت.» با وجود اینکه هنوز رئیسی برای مجلس انتخاب نشده بود، در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵، مجلس با ۸۰ رأی موافق در مقابل ۵ رأی مخالف، خاندان قاجار را عزل و «امور دولت موقت را به شخص رضا خان پهلوی واگذار» کرد. روزنامه ایران تصویب لایحه سی و یکم اکتبر را اینگونه گزارش می‌کند:

قبل از اینکه مجلس به لایحه پیشنهادی (در ارتباط با برکناری خاندان قاجار و انتصاب آقای پهلوی در رأس دولت موقت) مدرس پیشنهاد کرد که استعفای آقای مستوفی از ریاست مجلس قرائت شود و اقدام لازم در این باره صورت بگیرد. (اموری: « بر اساس آیین نامه های مجلس، این مسئله ضرورتاً موجب موکول شدن مذاکرات مجلس به روزهای آتی و مانع از هرگونه اقدامی پیش از انتخاب رئیس مجلس در ظرف سه روز آینده می شد.» وکلا پیشنهاد مدرس را رد کردند و دلایل شان هم این بود که (۱) نامه ای که آقای مستوفی نوشته صرحتاً دال بر استعفای ایشان نیست، (اموری: اما این نامه واقعاً از استعفای مستوفی حکایت داشت و ادعای مجلس فقط بر اساس عبارات مغلق و مبهمی بود که در نامه به کار رفته بود)، (۲) زمانی که رئیس مجلس استعفا می داد، روال بر این بوده است که پیش از قرائت استعفا نامه، نمایندگان تلاش کنند تا رئیس مجلس استعفایش را پس بگیرد، و (۳) بحرانی جدی کشور را فرا گرفته و این وظیفه مجلس است که برای پایان دادن به آن فوراً دست به کار شود. مدرس، تقی زاده، دکتر مصدق (مصدق السلطنه) و دولت آبادی می گفتند که لایحه پیشنهادی غیر قانونی است. علاوه بر این تقی زاده، علایی و دکتر مصدق این لایحه را برخلاف مصالح مملکت اعلام کردند. تقی زاده پیشنهاد کرد که جهت یافتن راه حلی قانونی برای این مشکل کمیته ای تشکیل شود. نمایندگان مذکور پس از ایراد سخنانی در مخالف با لایحه پیشنهادی صحن مجلس را ترک کردند. سید یعقوب، داور و یاسایی از سرسخت ترین مدافعان این لایحه بودند. آنها برای اثبات قانونی بودن لایحه به تلگرام هایی اشاره کردند که از ایالات و ولایات مختلف رسیده بود و از وخامت اوضاع کشور خبر می داد. علاوه بر این، آنها اصلاحاتی را که مجلس در سال ۱۹۰۹ بواسطه ارسال تلگرام از گوشه و کنار کشور در قانون اساسی صورت داد به منزله سابقه ای برای این کار متذکر شدند. (اموری: در آن مورد خاص، یک شاه قانونی مراحل کار را تصویب کرد.) با اینکه دکتر مصدق چنین اقدامی را غیر قانونی خوانده بود، صلاحیت های بی نظیر آقای پهلوی و کاستی های شاه برکنار شده را انکار نکرد. او گفت که پادشاه شدن آقای پهلوی درست نیست، زیرا در یک کشور مشروطه شاه فاقد اختیاراتی است که مردی مثل آقای پهلوی برای خدمت به ملت لازم دارد. **اگر او را پادشاه کنیم و همزمان اجازه بدهیم که ریاست وزرا و ریاست عالی قشون را نیز داشته باشد، استبدادی مطلق بر کشور حکمفرما خواهد شد.** او با اشاره به چند اصل بسیار مفید از قانون اساسی اظهار داشت که دور از وطن پرستی است که با متوسل شدن به روش های غیر قانونی برای اصلاح قانون اساسی ارج و قرب آن در نظر جهانیان بکاهیم. در پاسخ، داور گفت که تصویب این لایحه در مجلس به معنای پادشاهی آقای پهلوی نیست... مجلس مؤسسان باید در این باره تصمیمی بگیرد. مجلس فقط در صدد برکنار کردن سلسله قاجار است، آنها به دلیل آنکه مردم ایالات و ولایات مختلف مملکت این را خواسته اند... مجلس باید با این اوضاع خطرناک مقابله کند. **او به نمایندگان اطمینان داد که تصویب لایحه پیشنهادی موجب تضعیف قانون اساسی نخواهد شد.** از اینکه لایحه به تصویب رسید، تدین، نایب رئیس مجلس، اعلام کرد که این اقدام به معنی انحلال مجلس نیست... مجلس تا پایان دوره دو ساله اش، حتی پس از تشکیل مجلس مؤسسان، به کار خود ادامه خواهد داد. (۱۴)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱ - نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی - مذاکرات مجلس، ۳۰ شهریور ۱۳۲۹ نشست ۶۱
- ۲ - سیف پور فاطمی « آئینه عبرت »، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران - انتشارات جبهه ملی ایران - ۱۳۶۸ - ص ۵۱۸

۳ - باقر عاقلی - «ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰»، انتشارات علمی و انتشارات سخن ، ۱۳۶۷ - صص ۵۰ - ۵۱ - به نقل نوشته احمد افرادی « فروغی در گذر تاریخ» - سایت دنیا خانه من است

<http://ahmadafradi.blogfa.com/post-14.aspx>

۴ - گفتگو تاریخ ایرانی با عبدالحسین آذرنگ : پنجم آذرماه امسال هفتادمین سالگرد درگذشت محمدعلی فروغی چهارشنبه ۲۲ آذر ۱۳۹۱ - سایت دیپلماسی ایرانی

۵ - علی اکبر داور، « اساس بحران ما اقتصادی است» ، مجله آینده، سال ۲، شماره ۱۳۰۵، صص ۹-۸

۶ - محمد تقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر-۱۳۶۳ - صص ۳۱۹ - ۳۱۷

۷ - پیشین - صص ۳۲۱ - ۳۲۰

۸ - پیشین - صص ۳۳۱ - ۳۲۱)

۹ - حسین مگی « تاریخ بیست ساله ایران » - جلد سوم ، نشر ناشر- چاپ سوم - ۱۳۶۳ - صص ۳۹۱ ۳۸۹

۱۰ - «رنجهای سیاسی دکتر مصدق» - یادداشتهای جلیل بزرگمهر - به کوشش عبدالله برهان - ناشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۱۶۰ - ۱۵۷

۱۱ - زندگی طوفانی (خاطرات حسن تقی زاده) - انتشارات فردوس - ۱۳۷۹ - صص ۲۲۵ - ۲۲۲

۱۲ - خاطرات حیات یحیی دولت آبادی - جلد ۴ - انتشارات عطار - ۱۳۶۱ - صص ۳۸۲ - ۳۸۱

۱۳ - باقر عاقلی، داور و عدلیه (تهران: علمی، ۱۳۶۹)، صص ۷۲ - ۷۱

۱۴ - دکتر محمد قلی مجد « از قاجار تا پهلوی » - ترجمه رضا مرزانی - مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹ - صص - ۳۹۱ - ۳۸۹

**** در خاطرات سلیمان بهبودی «محرّم ، پیشکار و وکیل خراج خانواده رضاخان» در روز ۳ خرداد ۱۳۰۴ آمده است:**

«... روزی حضرت اشرف با مرحوم ذکاءالملک فروغی خلوت کرده بودند، مرا احضار و فرمودند هروقت آقای فروغی مطلبی به شما رجوع کرد، کأنه مثل این است که من رجوع کرده باشم ، بدون این که از من کسب اجازه کنید انجام دهید و به رئیس نظمی هم بگوئید گفته ایشان گفته من است.

منبع: غلامحسین میرزاصالح « رضا شاه، - خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی » - طرح نو - ۱۳۷۲ - ص ۲۳۹

◀ میرزا حسین ، پیرنیا ، ملقب به مؤتمن الملک

میرزا حسین ، پیرنیا ، ملقب به مؤتمن الملک ، دولتمرد اواخر دوره قاجاریه و نماینده مجلس شورای ملی . فرزند میرزانصرالله خان نائینی مشیرالدوله بود. در ۱۲۹۲/۱۲۵۴ ش ، در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی و معلومات متداول را در تهران فرا گرفت و سپس عازم اروپا شد و در مدرسه

حقوق پاریس ادامه تحصیل داد. پس از بازگشت به ایران به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و در ۱۳۱۷، که مدرسه علوم سیاسی دایر گردید، در آنجا به تدریس پرداخت. در ۱۳۲۰ به ریاست دفتر وزارت امور خارجه منصوب شد، تا ۱۳۲۵ در این سمت باقی بود و در همین سمت لقب مؤتمن الملک گرفت (یامداد، ج ۱، ص ۳۸۸؛ سپهر، ص ۱۳۸).

مؤتمن الملک در آغاز نهضت مشروطه، چون تحصیل کرده فرانسه بود، به این نهضت گرایش جست و به اتفاق برادرش، پدر را در یاری مشروطه خواهان تشویق کرد و سرانجام در تنظیم قانون اساسی و نظامنامه انتخابات و متمم قانون اساسی شرکت جست و در این راه کوشش بسیار کرد (صفائی، ج ۱، ص ۷۱۵).

در ۲۹ رمضان ۱۳۲۵/۴ آبان ۱۲۸۶ میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک، که به رئیس الوزرایی منصوب شده بود، کابینه خود را به شاه و مجلس معرفی کرد. در این کابینه، برای اولین بار، مؤتمن الملک مقام وزارت گرفت و متصدی وزارت تجارت و گمرکات شد (ضرغام بروجنی، ص ۱۶). در ترمیم کابینه نظام السلطنه مافی، برای بار دوم، به وزارت تجارت منصوب و در ترمیم سوم کابینه نیز همان سمت را دارا شد (همان، ص ۲۲، ۲۴). در اولین کابینه میرزا احمدخان مشیر السلطنه، که در ۷ جمادی الاولی ۱۳۲۶/۱۷ خرداد ۱۲۸۷ در باغ شاه به محمدعلی شاه معرفی شد، سمت مؤتمن الملک وزارت فوائد عامه و تجارت بود، و در ترمیم کابینه همان سمت را حفظ کرد (همان، ص ۲۶-۲۹) ولی به هنگام ترمیم کابینه در ۷ ذیحجه ۱۳۲۶/۱۵ دی ۱۲۸۷ از وزارت مستعفی گردید. در رئیس الوزرایی دوم میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملک، که به کفالت میرزا جوادخان سعدالدوله تشکیل یافت، مؤتمن الملک به سمت وزارت علوم و معارف تعیین گردید و در ترمیم کابینه همچنان سمت خود را حفظ کرد (همان، ص ۳۴-۳۵). پس از استبداد صغیر و فتح تهران، که در نتیجه محمدعلی شاه از سلطنت خلع گردید و احمد میرزا ولیعهد با نیابت علیرضا خان عضدالملک جانشین پدر شد (همان، ص ۳۷)، مؤتمن الملک از تهران به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در انتخاب هیئت رئیسه موقتی، به ریاست برگزیده شد (فرهنگ قهرمانی، ص ۲۱، ۱۶). بعداً نیز چهارمین رئیس این دوره مجلس شد که هشت ماه و چهارده روز به طول انجامید (همان، ص ۲۵).

پس از انحلال مجلس دوم و آغاز فترت در ۱۹ صفر ۱۳۳۲/۲۸ دی ۱۲۹۱، که محمدعلی خان علاء السلطنه به رئیس الوزرایی انتخاب شد، در کابینه خود مؤتمن الملک را به سمت وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب کرد، ولی وی پس از مدت کوتاهی، از عضویت کابینه استعفا کرد (ضرغام بروجنی، ص ۸۲-۸۳؛ عاقلی، ج ۱، ص ۹۴-۹۵).

در انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی، مؤتمن الملک وکیل اول تهران شد و از نخستین روز افتتاح مجلس در ۱۵ محرم ۱۳۳۳/۱۳ آذر ۱۲۹۳ تا سفر مهاجرت و تعطیلی مجلس در ۶ محرم ۱۳۳۴/۲۳ آبان ۱۲۹۴ ریاست با او بود. عمر مجلس سوم یک سال بود (فرهنگ قهرمانی، ص ۳۵، ۲۹-۳۸؛ عاقلی، ج ۱، ص ۱۰۷).

مؤتمن الملک در ۱۳۳۵/۱۲۹۶ش در دو کابینه علاء السلطنه به وزارت فوائد عامه و تجارت معرفی شد و در کابینه عین الدوله هم دارای همان سمت بود. او در همان سال در کابینه حسن مستوفی، وزیر معارف و اوقاف شد (ضرغام بروجنی، ص ۱۰۱-۱۰۷) و در ۱۳۳۸ در کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله، مقام وزارت مشاور گرفت (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰). وی در دوره چهارم مجلس شورا که

در تیر ۱۳۰۰ افتتاح گردید، از تهران به نمایندگی انتخاب شد و در تمام آن دوره ریاست مجلس شورای ملی را برعهده داشت. در دوره پنجم نیز کماکان از تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و به ریاست مجلس رسید (فرهنگ قهرمانی، ص ۴۲، ۴۸-۴۹، ۵۷، ۶۳).

روز ۲ فروردین ۱۳۰۳ جلسه علنی مجلس شورای ملی برای اعلام جمهوری تشکیل شد. عده زیادی از روحانیان و اصناف در میدان بهارستان اجتماع کردند و در مخالفت با جمهوری سردار سپه شعار دادند. در نتیجه بین مردم و نظامیان زدوخورد شدیدی روی داد. به دستور سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ، عده زیادی نظامی وارد میدان شده، به ضرب و شتم مردم پرداختند. بسیاری از مردم مصدوم و مجروح یا مقتول شدند و جلسه مجلس بدون اخذ نتیجه تعطیل شد. مؤتمن الملک، رئیس مجلس، به سردار سپه نسبت به ضرب و شتم مردم شدیداً اعتراض کرد و نظم مجلس و بهارستان را برعهده خود دانست. سردار سپه اظهار کرد که امنیت مملکت با اوست و به وظیفه خود عمل کرده است. مؤتمن الملک دستور داد که زنگ جلسه را بنوازند تا تکلیف سردار سپه را تعیین کند. با شفاعت عده ای از نمایندگان، از جمله مشیرالدوله، بین سردار سپه و مؤتمن الملک سازش و تفاهم به وجود آمد و سردار سپه از عمل خود معذرت خواهی کرد (عاقلی، ج ۱، ص ۱۸۵).

روز ۱۵ مهر ۱۳۰۴، طبق عرف مجلس، انتخاب هیئت رئیسه مجلس پنجم انجام گرفت و مؤتمن الملک به ریاست مجلس انتخاب شد، ولی در همان روز وی این منصب را نپذیرفت و استعفا کرد. روز ۱۹ مهر ۱۳۰۴ مجدداً برای انتخاب ریاست مجلس رأی گیری شد و نمایندگان به ریاست مؤتمن الملک رأی دادند. روز ۲۱ مهر مجدداً مؤتمن الملک مستعفی شد و از حضور در جلسات مجلس خودداری کرد (همان، ج ۱، ص ۱۹۷).

مؤتمن الملک و مشیرالدوله، مستوفی را تشویق به ریاست کردند ولی او هم نپذیرفت. استعفای مؤتمن الملک به حسب ظاهر برای طرفداری از اصل لایتنیر بودن قانون اساسی بود، ولی او با تغییر سلطنت مخالفتی نداشت زیرا می دانست که حکومت فرسوده قاجاریه و ناتوانی احمدشاه با تحولات و مخالفت‌های سیاست خارجی و با اوضاع و احوال بخصوصی که در مملکت پیش آمده بود دیگر قابل دوام نیست. مؤتمن الملک، با کمال زیرکی، با یک تیر دو نشان زد، یعنی با استعفای خویش و سپردن ریاست مجلس به دست سیدمحمد تدین، هم امر انقراض سلطنت قاجاریه را تسهیل کرد و هم وجهه ملی خود را حفظ نمود (صفائی، ج ۱، ص ۷۲۳-۷۲۴).

مؤتمن الملک در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت رسید ولی داوطلب ریاست مجلس نبود و تدین به ریاست انتخاب گردید (فرهنگ قهرمانی، ص ۷۰). تدین در بهمن ۱۳۰۵ از ریاست مجلس مستعفی و در کابینه حسن مستوفی به وزارت معارف انتخاب گردید (عاقلی، ج ۱، ص ۲۱۷، ۲۱۸) و در نتیجه در ۱۵ فروردین ۱۳۰۶، که انتخاب هیئت رئیسه تجدید شد، مؤتمن الملک به ریاست مجلس انتخاب گردید و تا آخر دوره ششم ریاست داشت (فرهنگ قهرمانی، ص ۷۹-۸۱). در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی، بار دیگر مؤتمن الملک از تهران به وکالت انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ ش) به بعد، اصول انتخابات تغییر کرد و صورت فرمایشی به خود گرفت که در تمام دوره سلطنت پهلوی ادامه داشت، مؤتمن الملک نمایندگی مجلس را نپذیرفت (بامداد، ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۹).

مؤتمن الملک در دوره چهاردهم از تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی نمایندگی مجلس را نپذیرفت. در ۱۸ مرداد ۱۳۲۱، پس از استعفای نخستین کابینه علی سهیلی، اکثریت نمایندگان دوره سیزدهم رأی به زمامداری او دادند ولی وی به هیچوجه زیربار مسئولیت نرفت (صفائی، ج ۱، ص ۷۲۶).

در اوایل بهمن ۱۳۲۴ وی مجدداً از طرف نمایندگان مجلس نامزد نخست وزیری شد و ۵۱ نفر از نمایندگان به او ابراز تمایل کردند اما رقیب وی، احمد قوام، با دو رأی اضافی نخست وزیر شد (عاقلی، ج ۱، ص ۳۸۴).

حسین پیرنیا مؤتمن الملک در روز ۹ شهریور ۱۳۲۶، در ۷۳ سالگی، درگذشت و در آرامگاه خانوادگی، در امامزاده صالح تجریش، دفن گردید. روز دهم شهریور، به مناسبت درگذشت او، تمام وزارتخانه ها و ادارات دولتی تعطیل شد (عاقلی، ج ۱، ص ۴۰۸). وی را از رجال عاقل و متین ایران شمرده اند (بامداد، ج ۱، ص ۳۸۸).

منابع: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۱، تهران ۱۳۴۷ ش؛ احمدعلی سپهر، ایران در جنگ بزرگ: ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران ۱۳۳۶ ش؛ ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ج ۱، تهران ۱۳۶۳ ش؛ جمشید ضرغام بروجنی، دولتهای عصر مشروطیت، تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۵۰ ش]؛ باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۶ ش؛ عطاءالله فرهنگ قهرمانی، اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری و نمایندگان مجلس سنا در هفت دوره تقنینیه از ۲۵۰۸ تا ۲۵۳۶ شاهنشاهی، تهران ۱۳۵۶ ش. / باقر عاقلی

منبع: دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی،

<http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=2945/>

◀ مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی

مرتضی قلیخان، اقبال السلطنه ماکویی فرزند تیمورخان اقبال السلطنه حکمران ماکو و سرحددار ایران و رییس ایل بیاتهای ماکو. وی از طرف دولت مامور حفاظت از سرحدات ایران با دولت عثمانی و روسیه بود. وقتی فرمان مشروطیت صادر شد، در مقام مبارزه برآمد، ولی مشروطهخواهان آذربایجان او را تعقیب کردند. به خاک قفقاز رفت و مشغول تحریک شد. آشوب و ناامنی بالا گرفت و مردم در فشار قرار گرفتند. با قوایی که در قفقاز فراهم کرده به ماکو حمله نمود. مشروطهخواهان را منکوب ساخت و مجدداً قدرت را در دست گرفت. با مشروطه مخالف بود و در بلوای تبریز به مشروطهخواهان لطمه‌های سنگینی زد. تا کودتای ۱۲۹۹ قدرتمندترین خان آذربایجان بود. سرلشکر عبدالله طهماسبی که به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد، برنامه اصلی‌اش از بین بردن اقبال السلطنه بود. با وی طرح دوستی ریخت، چند بار به ماکو رفت. به وی صمیمیت نشان می‌داد، تا اینکه یک روز که به ماکو رفته بود پس از صرف غذا هدایایی برای سردار سپه مطالبه کرد. خان ماکو از خزانه پر و پیمان خود هدایای ذی‌قیمتی به سردار سپه داد، حتی مقادیری جواهر و اشیای نفیس به امیرلشکر بخشید. هنگام خداحافظی طهماسبی از او خواهش کرد در اتومبیل فرمانده لشکر بنشیند تا مقداری از راه را با هم طی کنند و مذاکره نمایند. وقتی اتومبیل از ماکو فاصله گرفت، در اولین آبادی سردار خواست از اتومبیل پیاده شود و به ماکو بازگردد، ولی فرمانده لشکر به او اعلام داشت که طبق دستور دولت توقیف است.

سردار متاثر شده و گفت من و پدرانم سال‌ها سرحددار این آب‌و‌خاک و در دولت‌خواهی ضرب‌المثل بوده‌ایم. من برای خدمت به شاه حتی با ملت جنگ کردم تا یاغی نبودن خود را اثبات نمایم. برای توقیف

من اینقدر مقدمات لازم نبود. ما سپر بلای شما مامورین هستیم. پادشاه پس از ما به شما خواهد پرداخت.

هر طور بود طهماسبی، اقبال السلطنه را با خود به تبریز آورد و محبوس نمود، ولی ظاهراً در زندان وسایل رفاه او را فراهم ساختند و همه روزه امیرلشکر برای دیدار او به زندان می‌رفت و وعده استخلاص او را می‌داد. در مدتی که در زندان بود مامورین طهماسبی خزائن جواهرات و اشیای قیمتی او را ضبط کردند و به طوری که شنیده شد این ثروت تمام و کمال تحویل سردار سپه گردیده است. اقبال السلطنه در زندان مرد و معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا به دست عمال دولت به قتل رسیده است. (۱)

جعفر، آقازاده در «بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکویی» در باره قتل اقبال السلطنه و غارت اموال وی توسط رضاخان بدنیشان شرح می‌دهد: سرلشکر امیر طهماسبی والی نظامی آذربایجان در این دوره رابطه ای ظریف و ماهرانه با ایلات و عشایر منطقه برقرار کرده بود. او سعی در جلب قلوب و محبت متنفذین منطقه داشت و رابطه خود را با آنها نزدیک می‌کرد تا در آینده از این روابط استفاده نماید. در راستای این هدف، امیر لشکر طهماسبی در ۲۴ تیر (۱۳۰۲) به ماکو مسافرت کرد و حدود ۱۱ روز در این منطقه اقامت کرد. او هدف خود از این مسافرت را ملاقات با رؤسای طوایف منطقه و امیدوار کردن آنها به الطاف سردار سپه اعلام کرد. او در این سفر با اقبال السلطنه و دیگر خوانین دیدار کرد و آنها تعهد کردند که ۳۶۵ خروار گندم به دولت پیشکش دهند. از طرفی اقبال السلطنه و دیگر خانها پذیرفتند که در فاصله بین ماکو و خوی راه شوسه بسازند. برای بررسی مالیاتهای عقب افتاده خوانین و پرداخت آن کمیسیونی تشکیل شد. در این سفر طهماسبی سمت ریاست اقبال السلطنه بر قشون ماکو را تأیید کرد ولی سلطان حمزه خان جلیوند را به معاونت او انتخاب کرد.

امیر طهماسبی از این سفر چند هدف را دنبال می‌کرد. او می‌خواست سردار ماکو و ایلات منطقه را نسبت به دولت مرکزی و شخص رضاخان سرمهر آورد و آنها را به حفظ موقعیت خویش امیدوار نماید. از طرفی این سفر برای این بود که اقبال السلطنه و ایلات دست از مخالفت‌های گذشته بردارند و نسبت به دولت مرکزی مطیع باشند. تعهدات مالی که خوانین ماکو و سردار برخلاف گذشته به گردن گرفتند حاکی از ترس آنها از قدرت دولت مرکزی و آگاهی آنها نسبت به تغییرات قدرت دولت مرکزی می‌باشد. او در این سفر قصد اعتماد سازی در روابط خود با سردار را داشت تا سردار او را دوست و یار خود بداند تا در صورت نیاز از این دوستی بهره برداری نماید. او بعداً هم دیدارهایی با سردار ماکو داشت، ولی اقبال السلطنه هرگز به این دیدارها و ماهیت واقعی آن پی نبرد.

◀ دستگیری و قتل اقبال السلطنه

به نظر می‌رسد تا این دوره سردار سپه و طهماسبی بیشتر سعی داشتند تا با جلب نظر و اعتماد اقبال السلطنه و مطیع کردن او، قدرت دولت مرکزی را در این ناحیه برقرار سازند و البته با تعهداتی که اقبال السلطنه در سفر امیر طهماسبی تقبل کرد، نوید سازش بین طرفین و ابقای اقبال السلطنه به عنوان یک قدرت اقتصادی اما بدون اقتدار سیاسی را در منطقه می‌داد. اما سردار ماکو اقداماتی کرد که اگر رضاخان در برانداختن او شك داشت، تردیدش از بین رفت و مصمم به از میان برداشتن او شد. مواردی که خوانین در سفر طهماسبی متعهد به انجام آن شدند در واقع به معنی مصالحه دولت با ایشان بود. نقض این موارد توسط سردار منجر به واکنش شدید دولت در برابر وی شد. سردار بعد از توافق چون همیشه به خودسری عادت کرده بود و در فکر حکومت مستقل خویش بود، علی‌رغم درخواست

های طهماسبی ، این موارد تعهد را بر نتافت و شروع به کارشکنی کرد . با تحریکات سردار ، عشایرماکو دوتن از قزاق های شهر را بدون دلیل به قتل رساندند . از طرفی او اگرچه تعهد کرده بود که هزینه ساخت راه شوسه ماکو به خوی را به همراه دیگر خوانین بپردازد ولی از این کار امتناع کرد. از سوپی دیگر سردار با نوشتن نامه هایی به سران عشایر منطقه آنها را به شورش علیه دولت برانگیخت ولی آنها حاضر به این کار نشدند و نامه های سردار را به نزد امیر لشکر طهماسبی فرستادند . با این اقدامات ، سردار راه هرگونه صلح به روی رضاخان را بست و وی بهانه خوبی برای برانداختن اقبال السلطنه پیدا کرد . رضاخان ، طهماسبی را که توانسته بود اعتماد سردار را بدست آورد ، مأموردستگیری وی کرد . او در ۲۹ مهر سال ۱۳۰۲ به ماکو نزد اقبال السلطنه رفت و با نیرنگ و خدعه او را دستگیر نموده و روانه تبریز کرد . طهماسبی وظیفه اش را به خوبی انجام داد؛ بطوری که اقبال السلطنه به قول همسرخویش آنقدر به طهماسبی اطمینان پیدا نموده بود که گمان نمی کرد وی را دستگیر نماید وگرنه می توانست به شوروی فرار نماید. گویا سردار به حمایت شوروی ها و پناه دادنشان به خودش مطمئن بود ، این امر شاید نشانگر روابط پنهانی دیگر وی با آنها و سازش های میان ایشان باشد ، اما این مسأله به دلیل فقر منابع درحال حاضر برای ما پنهان است . طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه بیانیه ای منتشر کرد که به دلیل اهمیت آن ، قسمتهایی از آن را در زیر می آوریم :

در اینموقع سردار اقبال السلطنه ماکوئی را دستگیر و اعزام تبریز نمودم همان اقبال السلطنه خائن را که از ذکر مفاد مراسلات خیانت کارانه متعدد مشارالیه خودداری می نمایم. و با قلب سرشار از فرح ؛ صمیمانه بعموم لشگریان که رشته فتوحات پی در پی در اثر شجاعت و عزم راسخ آنان سرتاسر آذربایجان منور شده است تبریک گفته به برادران و رعایای ستم کشیده آذربایجان عموماً و نواحی ماکو و خوی خصوصاً بشارت داده تبریک می گویم..... ماراست که از خالق متعال ، عظمت و قدرت یگانه ناجی ایران حضرت اشرف وزیرجنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته را مسئلت نمایم... اکنون اکراد رشید ماکو با خیال راحت قدم به صحنه خدمتگزاری گذاشته و برای ثبوت ادعای خود امنیت فوری فرا گرفته سرتاسر ماکو را بشارت میدهند. اکنون رؤسای طوایفین که از کثرت ظلم و تعدی اقبال السلطنه چندین سال بماکو نیامده بودند ، بواسطه اطمینان و انتظاری که بمراحم یگانه سرپرست حقیقی قشون پیدا نمودند تقاضای آمدن به تبریز را نمودند و عنقریب حرکت مینمایند....» این پیام در تاریخ سوم آبان ۱۳۰۲ از بازرگان صادر شده است . لحن حماسی این بیانیه نشان از اهمیت قدرت سردار ماکو در نظر دولت مرکزی می باشد . از طرفی طهماسبی ، سردار را خائن به وطن ذکر می کند و می نویسد که از ذکر نامه های خیانت کارانه او خودداری می کند ، منظور طهماسبی شاید نامه های اقبال السلطنه به اکراد می باشد که در این نامه ها او آنها را به شورش علیه دولت تحریک کرده بود . در این نامه وی در صدد به دست آوردن دل اکراد منطقه بوده و با ایشان به توافق رسیده که آنها برای اثبات حسن نیت خود به تبریز بیایند . با این سیاست ، او زیرکانه سرنوشت اکراد را که قدرت نظامی منطقه در دست آنها بود ، از اقبال السلطنه که یاغی معرفی شده ، جدا می کند تا از شورشهای احتمالی آنها در اثر دستگیری اقبال السلطنه جلوگیری نماید . اکراد هم تسلیم در برابر دولت مرکزی را به شورش و حمایت از اقبال السلطنه ترجیح دادند .

اقبال السلطنه مدتی در تبریز زندانی بود که خبر مرگ او بعد از چند روز به سگته قلبی اعلام شد . اما از همان زمان درباره نحوه ی مرگ او سوء ظن پیدا شد و بعداً هم کسانی چون تیمورتاش ، فیروز و دیگران با همین سگته های رضاشاهی کشته شدند . بهبودی پیشکار رضا خان می نویسد که اقبال السلطنه به دار آویخته شد . مکی معتقد است که او را بوسیله آمپول و تزریق سم کشتند ، دولت آبادی

معتقد است که او را اعدام کردند ، ولی خانواده او معتقد بودند که سردار ماکو نه اعدام شد ، نه به دار آویخته شد و نه سخته کرد ، بلکه در زندان مسموم شد . مستوفی معتقد است که خود سردار سپه دستور قتل اقبال السلطنه را صادر کرده بود و امیر طهماسبی بدون اجازه او نمی توانست این کار را انجام دهد . از همه این اشارات می توان به این نتیجه رسید که اقبال السلطنه به دستور رضاخان کشته شد ، نه اینکه به مرگ طبیعی مرده باشد .

امیر طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه ، عده ای از افراد پادگان نظامی را در کاخ سردار که خزانه او در آنجا قرار داشت ، مستقر کرد و آنها خدمه قصر را بیرون کردند . بعد از مرگ سردار بیشتر خزائن او بوسیله مأمورین مخصوص امیر لشکر و یا شاید توسط خود او مصادره و به تهران فرستاده شد . این نوشته مستوفی را سندی که از کارگذاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده تأیید می نماید : « پولهای اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه که یکی از صاحبمنصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود تحویل و به طهران حمل فرمودند. » . میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود بطوریکه زن سردار می گوید که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند . پسر سردار سالها بعد ادعا کرد که میزان خسارت وارد شده از سوی رضاخان به اموال آنها حدود دو میلیارد ریال بوده است . در میان این اموال چندین شمشیر مرصع و جواهر نشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند . عین السلطنه هم اشاره می کند که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد . . امین الشرح هم می نویسد که ۲۸ صندوق پول نقره ، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند . صرف نظر از درستی این مبالغ و آمارها ، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی بیشتر این اموال مصادره شد .

بدون تردید تمام یا قسمت بیشتر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او دومین منبع ثروت هنگفت رضا شاه (منبع اول ثروتش اموال امیر عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه های وزارت جنگی که هر روز در حال گسترش و بازسازی توسط رضاخان بود ، گردید . رضاخان معتقد بود که طهماسبی قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است . و به این علت از وی عصبانی بود ولی طهماسبی خود این مسأله را انکار می کرد . مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانه دولت داده نشد . بعداً مصادره اموال اقبال السلطنه و دیگران و تحویل ندادن آنها به خزانه دولت مرکزی و اختصاص آنها به خود یکی از موارد استیضاح مدرس و اقلیت مجلس پنجم از سردار سپه بود که به جایی نرسید رضاخان تنها به ضبط اموال سردار اکتفا نکرد بلکه قسمتی از املاک او را هم ضبط کرد؛ ولی جزئیات این امر روشن نیست .

پس از دستگیری و زندانی شدن اقبال السلطنه ، در ماکو حکومت نظامی اعلام شد و یاور معین السلطنه به فرمانداری نظامی ماکو و سلطان حمزه خان جلیل وند به ایلخانی طوایف ماکو برگزیده شد . بعد از مرگ سردار هیچ عکس العملی از بازماندگان و نوکران او نشان داده نشد . از این امر می توان نتیجه گرفت که اگر سردار تهدیدی برای قدرت رضاخان محسوب می شد و قدرت و توان لازم برای مقابله با دولت را داشت ، حتماً بازماندگان او علیه دولت مرکزی بعد از مرگ سردار می شوریدند . سردار در این مواقع قدرت جنگی خویش را از دست داده بود « مردی بود بعدت در اقلیت و بثروت در

اکثریت» و تنها ثروت هنگفتش عامل اقتدار وی بود و نمی توانست تهدیدی علیه حاکمیت دولت مرکزی باشد. قدرت و استقلال عمل سردار در منطقه نه به علت اقتدار ذاتی اش بلکه به علت ضعف قدرت دولت مرکزی بود که به متنفذینی نظیر سردار اجازه مخالفت با دولت مرکزی را می داد. رضاخان در ظاهر ابتدا قصد داشت تا او را بعد از قبول اقتدار دولت مرکزی در قدرت اقتصادی خویش به عنوان زمیندار در منطقه ابقا نماید اما تحریکات وی در منطقه و عدم فرمانبرداری کامل از دولت مرکزی سبب مرگش شد. ثروت افسانه ای سردار و امید دست یافتن به آن هم از عوامل قتل وی توسط رضاخان سردار سپه بود. سردار سابقه ای نیکو در ذهنیت ایرانیان و مردم منطقه نداشت. قتل و عامهای مردم آزادی خواه منطقه در جریان مشروطه، خودسریهای بعد از مشروطه و سیاست گرایش به کشورهای همسایه و بویژه روسیه سبب نفرت مردم منطقه و دیگر نقاط کشور از وی شده بود. او وجهه ای ملی برای خود نساخته بود که دولت و مردم خواهان حفظ وی در منطقه باشند. بعد از قتل وی از سوی سیاسیون اعتراضی جدی به مرگ وی نشان داده نشد (۲)

منابع:

- ۱ - دکتر باقر عاقلی « شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد اول - نشر گفتار - ۱۳۸۰ - صص ۱۶۸ - ۱۶۷
 - ۲ - جعفر، آقازاده «بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکویی» - سایت حوزه
- <http://www.hawzah.net/fa/thesis/thesisview/81688>

◀ سردار عزیز الله معزز

سردار عزیز الله معزز فرزند یارمحمدخان سهام الدوله بجنوردی است که قریب یک قرن پدر و خودش و خانواده اش در ولایت بجنورد حکومت داشتند. دو عشیره بزرگ از اکراد به نام زعفرانلو در قوچان و شادلو در بجنورد و اسفراین و جوین و نردین از قدیم سکونت داشتند و به زراعت و تجارت و سرحداری مشغول خدمت بودند.

ناصرالدین شاه در اواسط سلطنت خود بجنورد و استرآباد و اسفراین و نردین و شاهرود را به یارمحمدخان سهام الدوله رئیس عشیره ی شادلو سپرد. پس از درگذشت سهام الدوله، عزیزاللهخان سردار معزز حاکم بجنورد شد و آن منطقه ی وسیع را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است، حفاظت و حراست می کرد. سردار معزز مردی لایق و شجاع و دست و دل باز بود، همیشگی سفرهای گسترده داشت و مردم از خوان او بهره مند می شدند. سردار حقوق و رسومات دولتی را نیز به خوبی می پرداخت. در سال ۱۲۹۷ ش و ثوق الدوله رئیس الوزرای وقت بنا به تقاضای برادرش قوام السلطنه، فرمانروای کل خراسان و سیستان اداره استرآباد را هم ضمیمه حکومت بجنورد کرد. سردار معزز در طغیان خداوردی با تفنگچیان خود به شیروان رفت و با کمک ایل تیموری و بربری و ژاندارم آن یاغی معروف را شکست داد. سردار معزز به معنای واقعی مردی وطن پرست و ایران دوست بود و هرگز رنگ خارجی نگرفت.

در سال ۱۳۰۱ امیرلشکر حسین آقا خزاعی فرمانده لشکر جدیدالتاسیس خراسان یک فوج سرباز به ریاست سرهنگ مهدی خان به بجنورد فرستاد و در آن خطه پادگان تاسیس نمود و چون فرمانده پادگان میل به چپاول و غارتگری داشت و سردار معزز را مانع کار خود دید و با هزاران حیل و دسیسه فرمانده لشکر را فریب داد و او را به اخراج سردار از بجنورد راضی کرد. سردار شخصا به تهران رفت و دور از غوغا و سروصدا و توسل و تشبث، به استراحت و دید و بازدید پرداخت. با رفتن

عزیزالله‌خان به تهران و شرارت سرهنگ مهدی‌خان ترکمانان سر و صدا راه انداختند و از بجنورد قوایی برای سرکوبی آنها فرستاده شده ولی قوای دولت در يك شبیخون تار و مار شد. سربازان فرار کردند و اساساً فوج بجنورد از هم گسیخته شد و دولت نیز متوجه شد که وجود سردار در آن منطقه لازم است و به وی تکلیف کرد به بجنورد رفته امور حکومت را کماکان بر عهده بگیرد و به پاس خدمات گذشته نیز شمشیری مرصع به او دادند. هنگام بازگشت وی از تبعید تهران از طرف مردم و رعایا استقبال بی‌سابقه‌ای به عمل آمد و او مجدداً بر سریر قدرت استوار گردید تا اینکه خزاعی به تهران احضار شد و سرتیپ جان‌محمدخان امیرعلائی بجای او نشست که پس از مدتی کوتاه «فرعون خراسان» لقب گرفت. او تصمیم داشت در همان نخستین ماههای حکومت خود را در خطه‌ی خراسان، سردار معزز را از بین برد و دوباره قوای بجنورد را تقویت نماید. جان‌محمدخان فوج بجنورد را تقویت نمود و سرهنگ عربشاهی را به فرماندهی آنجا گمارد و به وی دستور داد سردار معزز را دستگیر و به مشهد اعزام دارد. سرهنگ عربشاهی برای دستگیری او اقدام کرد ولی سردار پیغام داد اگر منظور رفتن من به خراسان است، نیازی به توپ و تفنگ نیست، من خود فوراً به مشهد خواهم رفت و چنین هم کرد. ولی مثل اینکه ریش سفیدان و معمرین بجنورد این بار بر آنها الهام شده بود که این رفتن سردار بازگشتی ندارد، بنابراین به شدت با حرکت وی به مشهد مخالفت کردند و به وی متذکر شدند که هم خود را به خطر می‌اندازد و هم ما را زیر چکمه قزاقان له خواهی کرد.

ولی عزیزالله‌خان به این گفته وقعی نگذاشت و با چهار برادر و دامادش و فرانشبازی و چند نفر تحت حفاظت سلطان ساعدالسلطان و بیست نظامی، راه مشهد را پیش گرفت. در قوچان سلطان نورالله میرزا جهانبانی از طرف جان‌محمدخان با دو کالسکه به آنها برخورد می‌کند و سردار با کسان خود سوار کالسکه شده به مشهد عزیمت می‌نمایند.

در راه مشهد نورالله میرزا به ظاهر نهایت عزت و احترام را در حق سردار معزز و کسان او ابراز می‌دارد و بعد از ورود به مشهد، نورالله میرزا برای راپورت نزد سرتیپ جان‌محمدخان می‌رود و کسب تکلیف می‌کند. تکلیف معلوم شد. همه در قلعه بیگی مشهد حبس شدند اما چه حبسی! اتاقی تنگ و تاریک و کثیف و غذای آنها نان خالی بود. در میان رجال و بزرگان کشور که در آن ایام دست‌اندرکار بودند، امیراقتدار انصاری وزیر داخله، روابط بسیار نزدیکی با سردار معزز داشت و همین امیراقتدار بود که سردار معزز را به سردار سپه معرفی و ضمانت کارهای او را و فرمانبرداریش را نموده بود. جان‌محمدخان و ایادی او و طراحان نقشه‌های شیطانی او به این موضوع آگاهی داشتند و قبلاً مقدماتی فراهم کرده بودند و آن نامه‌ای بود که با امضای جعلی سردار معزز به پاریس برای سلطان احمدشاه نوشته بودند و این نامه در پاریس به وسیله‌ی ایادی سردار سپه به تهران ارسال شده بود و رضاخان سردار سپه به محض خواندن نامه، بدون تحقیق و اثبات صحت یا سقم آن، اقدامات حاد خود را آغاز کرد. اولین اقدام تند وی، زندانی نمودن امیرلشکر امیراقتدار وزیر داخله بود و بعد هم جان‌محمدخان امیرعلائی را در حیات یا مامت سردار معزز مختار و تصمیم گیرنده نموده بود. با بازداشت امیراقتدار، دیگر هیچگونه حمایتی از سردار معزز امکان نداشت بشود و فرعون خراسان تصمیم به قتل او گرفت تا بتواند به غارت جواهرات و دارائی او بپردازد.

ظاهراً يك دادگاه نظامی تشکیل شد و سردار معزز با دو برادر جوان و بی‌گناه و داماد و سه نفر دیگر که در مجموع هفت نفر می‌شدند، به دار کشیده شدند و بدین ترتیب جان‌محمدخان به غارت دارائی او پرداخت.

خبر مرگ سردار معزز و نزدیکانش در بجنورد هنگامه‌ها برپا کرد. اهالی بجنورد و افراد ایل شادلو قیام کرده نظامیان را در شهر محاصره کردند. از تهران سرهنگ پولادین با فوج خود به بجنورد عزیمت نمود و عده‌ای هم از چریکهای محلی از قوچان و درگز به یاری ساخلوی بجنورد شناقتند.

سرتیپ جان محمدخان هم برای سرکوبی مردم بجنورد و ایل شادلو، به بدرانلو رفته پس از بازدید فوج پولادین وارد بجنورد شد و به کشتار دسته‌جمعی دست زد. روزنامه‌ی رویتر در شماره‌ی ۱۸۷۲ خود چنین نوشته است: ... ده نفر از مشایخ محلی در خود بجنورد و شش هزار و پانصد و چهل و چهار نفر از روسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حزب اعدام شدند.

بعد از اعدام سردار معزز، سرتیپ جان محمدخان مامورینی به بجنورد فرستاد تا آنچه از نقدینه و جواهر و فرش و گوسفند دارد تصرف نمایند. سردار پنج بسته جواهر مرغوب و ممتاز داشت که قسمت اعظم آن به جان محمدخان داده شد. تعداد زیادی قالی و قالیچه به مشهد حمل گردید. تعداد اسبها و گاو و گوسفندی که از بجنورد و قراء مجاور مانند اسفراین و نردین ضبط و به مشهد برده شد، فوق‌العاده زیاد بود و تمام آنها فروخته شد و پول آن به جیب جان محمدخان وارد شد.» (۱)

«فرمانده لشکر شرق پس از سرکوبی ترکمن‌ها و جمع‌آوری ثروت فراوان و دار زدن سردار معزز بجنوردی، دیگر کمتر توجه به امور نظامی داشت چون ضمن فرماندهی لشکر، استانداری و نیابت تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار و مرتباً به جمع‌آوری مال مشغول بود. حقوق و جیره افراد حیف و میل می‌شد. در نتیجه پادگان مراوه‌تپه به فرماندهی سروان لهایخان به علت نرسیدن حقوق و جیره سر به شورش برداشتند. نخست شهرهای درگز، شیروان و قوچان را تصرف کرده به سمت مشهد حمله نمودند و اعلام جمهوری کردند و در بجنورد عده‌ای از افسران را که با آنها همکاری نکرده بودند به جوخه آتش سپردند. چون سرتیپ جان محمدخان قادر به جلوگیری از قیام لهایخان نبود فوراً نیرویی از تهران متشکل از پیاده و توپخانه به فرماندهی سرهنگ روح‌الله جهانبانی با اتومبیل روانه بجنورد گردید و نیروی هوایی نیز به آنها کمک کرد و در نتیجه لهایخان شکست خورد و به روسیه فرار کرد. رضاشاه پس از دفع لهایخان متوجه شد که شورش مزبور در اثر سوء جریان در لشکر خراسان و سوءاستفاده‌های سرتیپ جان محمدخان است لذا برای رسیدگی به خراسان عزیمت نمود. لدی‌الورود سرتیپ امان‌الله جهانبانی را به فرماندهی لشکر خراسان منصوب نمود و جان محمدخان را پس از کندن سردوشی‌هایش مغضوباً به تهران روانه کرد و مدتی نیز توقیف بود و سرانجام از ارتش اخراج شد. رضاشاه اندوخته‌های او را گرفت و با آن حقوق معوقه افسران لشکر خراسان را پرداخت. در بجنورد نیز همکاران لهایخان را که دوازده نفر بودند اعدام کرد.

سرتیپ جان محمدخان پس از اخراج از ارتش به کار دولتی دعوت نشد. به کشاورزی پرداخت. ثروت پدری و ثروتی را که در خراسان اندوخته بود از دست داد. تا اینکه در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت. (۲)

منابع:

- ۱ - دکتر باقر عاقلی «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» جلد دوم - نشر گفتار - ۱۳۸۰ - صص ۷۹۵ - ۷۹۳
- ۲ - «همکاری رحم رضاشاه»، - روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۲۵۳۱ به تاریخ ۹۰/۹/۲۶